

پناہگاہ توحید

نویسندگان

عبد اللہ بن عبد الرحمن الجبرین

عبدالرحمن بن ناصر السعدی

عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز

محمد صالح العثیمین

ناصر بن عبد الکریم العقل

مترجم

اسحاق دبیری رحمۃ اللہ علیہ

شناسنامه کتاب

پناهگاه توحید	نام کتاب:
گروهی از علما	تألیف:
اسحاق دبیری <small>رحمته الله</small>	ترجمه:
۱۳۹۲ هـ. ش / ۱۴۳۵ هـ. ق	سال چاپ:
ششم	نوبت چاپ:

www.aqeedeh.com

www.islamhouse.com

www.sadaiislam.com

www.videofarsi.com

www.islamtxt.net

www.mowahedin.com

سایت های مفید:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

فهرست

مقدمه.....	۱
فصل اول: انحراف در تاریخ بشر، و نگاهی به تاریخ کفر، إحداد،	
شرك و نفاق.....	۳
بخش اول: آغاز انحراف در تاریخ بشریت.....	۵
بخش دوم: شرك و انواع آن.....	۹
تعریف شرك.....	۹
انواع شرك.....	۱۲
فرق بین شرك اكبر و شرك اصغر.....	۱۶
بخش سوم: تعریف کفر و انواع آن.....	۱۷
أ - تعریف کفر.....	۱۷
ب - انواع کفر: کفر دو نوع است:.....	۱۷
نوع اول: کفر اكبر که انسان را از دایره اسلام خارج می کند، و خود به پنج	
نوع تقسیم می شود:.....	۱۷
نوع «الف» - کفر تکذیب.....	۱۷
نوع «ب»: کفر عناد و تکبر همراه با تصدیق.....	۱۸
نوع «ج»: کفر شرك و گمان.....	۱۸
نوع «د»: کفر اعراض و روی گردانی.....	۱۹
نوع «ه»: کفر نفاق.....	۱۹
نوع دوم - کفر اصغر.....	۱۹
فرق میان کفر اكبر و کفر اصغر.....	۲۱

بخش چهارم: تعریف نفاق و انواع آن..... ۲۲

«أ» تعریف نفاق..... ۲۲

«ب» انواع نفاق..... ۲۳

نوع اول: نفاق اعتقادی..... ۲۳

نوع دوم: نفاق عملی..... ۲۵

فرق بین نفاق اکبر و نفاق اصغر..... ۲۶

بخش پنجم: شرح حقیقت جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام

هریک..... ۲۸

۱- جاهلیت..... ۲۸

۲- فسق..... ۳۰

۳- گمراهی [ضلال]..... ۳۱

۴- ارتداد، اقسام و احکام آن..... ۳۳

احکامی که پس از اثبات ارتداد، بر مرتد جاری می‌شود..... ۳۴

فصل دوم: اقوال و افعالی که با توحید منافات دارد و به آن نقص وارد می‌کند

شامل بخشهای زیر است:..... ۳۷

ادعای کسانی که می‌گویند: با نگاه کردن به کف دست، فنجان و ستارگان

غیب می‌دانند..... ۳۹

سحر، افسون‌گری، فال‌گیری..... ۴۲

پیش کش کردن قربانی‌ها و نذورات و هدایا برای اماکن زیارتی، قبور و تعظیم

آنها..... ۴۷

حکم تعظیم تماثیل و نصبهای یادبود..... ۵۳

حکم مسخره کردن دین و اهانت به ارزشهای آن ۵۵

نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات و مفاسد این نظریه ۵۹

رقی و تمائم ۶۴

سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریادرسی از مخلوق ۶۸

ا- سوگند ۶۸

ب- حکم توسل به مخلوق برای نزدیک شدن به الله ۷۰

فصل سوم: عقیده‌ی صحیح در خصوص پیامبر ﷺ، اهل بیت و اصحابش ۷۹

محبت و احترام پیامبر ﷺ بدون افراط و تفریط واجب است ۸۱

اطاعت از پیامبر ﷺ و اقتداء به او واجب است ۹۰

مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ ۹۳

فضایل اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدون افراط و تفریط ۹۵

فضایل اصحاب رسول الله ﷺ و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و حوادثی که

بین آنها اتفاق افتاد ۹۹

دشنام و ناسزاگویی صحابه حرام است ۱۰۹

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبيه الصادق الأمين نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين ... وبعد.

در این کتاب علم توحید با عبارات ساده، به تفصیل شرح داده شده، تا برای عموم قابل استفاده باشد.

در نوشتن این کتاب از منابع موثق و معتبر ائمه‌ی بزرگوار استفاده شده، بویژه از کتاب‌های شیخ الإسلام ابن تیمیه، علامه ابن القیم، شیخ الإسلام محمد ابن سلیمان التیمی، و شاگردان او که از پیشگامان این دعوت مبارک بوده‌اند.

بدون شک، علم عقیده در اسلام، از علوم اساسی و پایه‌ای است که از لحاظ فراگیری و آموزش و عمل باید مورد عنایت خاصی قرار گیرد تا در پرتو آن اعمال، صحیح و مورد قبول الله قرار گرفته، و به عمل‌کنندگان نفع برساند، خصوصاً در این زمان که افکار انحرافی از قبیل بی‌دینی، تصوف، رهبانیت، قبرپرستی، بدعات و خرافات رواج پیدا کرده است، در صورتیکه مسلمانان، به عقیده‌ی صحیح برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول الله و سیرت سلف پایبند و مسلح نباشند، این امواج و افکار گمراه‌کننده به آسانی آنها را خواهد بلعید. لذا این خطر بزرگ ایجاب می‌کند که آموزش عقیده‌ی صحیح به مسلمانان از مصادر اصلی آن [قرآن و سنت صحیح مطابق با فهم سلف در اولویت برنامه‌های آموزشی همگان] قرار گیرد.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

فصل اول

انحراف در تاریخ بشر، و نگاهی به تاریخ کفر، إحاد، شرک و نفاق

این فصل شامل بخش‌های زیر است:

بخش اول: انحراف در زندگی بشری.

بخش دوم: شرک و انواع آن.

بخش سوم: کفر و انواع آن.

بخش چهارم: نفاق و انواع آن.

بخش پنجم: شرح و بیان هر کدام از واژه‌های: جاهلیت، فسق، گمراهی و

ارتداد، اقسام و احکام هر کدام.

بخش اول: آغاز انحراف در تاریخ بشریت

خداوند بندگان را آفرید تا او را عبادت کنند و آنچه که جهت ادامه‌ی زندگی به آن نیاز دارند همچون رزق و غیره را برایشان مهیا نمود، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند، از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که طعام بدهند، به تحقیق فقط خداوند روزی‌دهنده و صاحب قدرت فراوان است.»

اقرار بوجود الله و اینکه فقط او شایسته‌ی عبادت است در فطرت و سرشت هر انسانی نهفته است، چنان چه این فطرت به همان صورت سالم بماند، انسان خود به خود به وحدانیت و محبت او اقرار می‌کند، او را عبادت کرده و کسی را شریک او قرار نمی‌دهد. و در حقیقت شیطان‌های جن و انس هستند که او را منحرف کرده و با وسوسه‌های پوچ و بیهوده گناهان را در نظر زیبا جلوه می‌دهند، لذا توحید امری فطری، و شرک پدیده‌ای جدید و وارداتی است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [الروم: ۳۰].

«خالصانه به دین اسلام رو کن؛ دین اسلامی که الله همه‌ی مردم را بر آن خلق کرد و هیچ دگرگونی در خلقت الله بوجود نمی‌آید.»

و پیامبر ﷺ می فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ نَصْرَانِهِ أَوْ يَمَجَّسَانِهِ»^(۱). «هر مولودی بر فطرت اسلام متولد می شود، پس از آن پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می گردانند».

بنابراین، اصل در بنی آدم توحید و دین از زمان آدم و فرزندان وی تا مدتی طولانی، اسلام بوده است.

خداوند می فرماید:

﴿النَّاسُ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردم همگی امتی [بر دین] واحد بودند [سپس اختلاف کردند] خداوند پیامبران را بشارت‌دهنده و ترساننده مبعوث کرد».

برای اولین بار شرک و انحراف عقیدتی، در قوم نوح عليه السلام بوجود آمد، لذا نوح عليه السلام اولین رسول خداوند است.

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳].

«[ای رسول خدا] ما به تو وحی [نازل] کردیم همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی [نازل] کردیم».

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: فاصله زمانی بین آدم و نوح عليه السلام ده قرن بوده، که همه‌ی آنان بر دین اسلام بوده اند.

ابن قیم^(۲) می گوید: گفته‌ی ابن عباس به طور قطع صحیح است. زیرا آیه‌ی سوره‌ی بقره در قرائت ابی ابن کعب این چنین است: «فَاخْتَلَفُوا فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» یعنی: «سپس اختلاف کردند، خداوند پیامبران را فرستاد». و

(۱) این حدیث در صحیحین (مسلم و بخاری) از ابوهریره روایت شده است.

(۲) إغائة اللفهان (۱۰۲/۲).

قرائت مذبور را این فرموده‌ی خداوند تأیید می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [یونس: ۱۹]

«مردم نبودند مگر بر دینی واحد، سپس دچار اختلاف شدند. [ابتدا مردم همه یک امت بودند سپس اختلاف کردند]».

ابن القیم رحمته الله از این قرائت نتیجه می‌گیرد که سبب بعثت پیامبران این بود که مردم در دین [عقیده] صحیح دچار اختلاف شده بودند همچنانکه عرب ابتدا بر دین ابراهیم علیه السلام بودند.

تا اینکه شخصی به نام، «عمرو ابن لحي الخزاعي» آمد و دین ابراهیم علیه السلام را تغییر داد و با روش خاصی، بتها را به عربستان و حجاز آورد. این بتها به جای الله عبادت شدند و به این ترتیب شرک در این سرزمینهای مقدس و اطراف آن رواج پیدا کرد، تا اینکه خداوند، پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را که خاتم انبیا است، مبعوث کرد. او مردم را به توحید و پیروی از دین ابراهیم فرا خواند. و در راه خدا به نحو احسن جهاد کرد بتها را درهم شکست تا آن که عقیده‌ی صحیح و دین ابراهیم به این سرزمینها بازگشت، و خداوند دینش را به وسیله‌ی او صلی الله علیه و آله تکمیل و نعمتش را بر جهانیان کامل کرد، مردم قرون ارزشمند پس از قرن پیامبر، راه و روش او را پیمودند. پس از آن، کم‌کم جهل و نادانی در میان مردم رواج یافت، برخی از باورها و اعتقادات ادیان دیگر وارد اسلام شد، بوسیله‌ی دعوتگران گمراه و ساختن بارگاه بر قبرهای اولیاء و صالحین به هدف تعظیم و بزرگداشت و به ادعای محبت، شرکت در جوامع مسلمانان رواج یافت. تا اندازه‌ای که ضریح و بارگاه‌های روی قبرها، به مراکز دعاء، استغاثه [به کمک طلبیدن]، ذبح و نذر برای غیر الله تبدیل شد و بدینصورت انواع عبادات را برای آنان انجام دادند که در واقع به جای الله

آنها را عبادت می کردند. و این شرک را به گمان خودشان توسل به صالحین و اظهار محبت به آنان تلقی می کردند نه عبادت، غافل از این که این همان عقیده و سخن مشرکین قدیم بود که می گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«ما آنان را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند».

و علیرغم شرکی که در میان مردم [در عصر حاضر و قدیم] گذشته بوده است، با وجود این، اکثرشان به توحید ربوبیت ایمان داشته اند ولی در عبادات برای خدا شریک قائل شده اند. خداوند می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در حال ایمان آوردنشان مشرک هستند».

کسی وجود ذات پروردگار را انکار نکرده مگر افراد معدودی همچون فرعون، دهریها، ملحدان و کمونیست های عصر حاضر که انکارشان از باب غرور و تکبر است. در حالی که آنان در باطن و درونشان به وجود خدا معترفند. خداوند می فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴].

«از روی عناد و سرکشی آیات خدا را انکار می کردند در حالی که در وجودشان به این آیات یقین داشتند».

و با اقتضای عقل یقین دارند که هر مخلوقی خالق دارد و هر موجودی منحصراً بوجود آورنده ای. و این نظام هستی با این نظم دقیق حتماً باید مدبری حکیم، توانا و علیم داشته باشد. لذا کسی که منکر ذات الله است یا عقلش را از دست داده یا متکبری است که خود را به نادانی و جهالت زده است، مسلماً نظریات چنین افرادی بی ارزش بوده و اعتباری ندارد.

بخش دوم: شرک و انواع آن

تعریف شرک

چیزی را در آفرینش یا در عبادت با خدا شریک گرداندن، شرک گویند. اغلب شرک در عبادات انجام می‌گیرد مثلاً کسی با خدا خوانده شود و یا برخی عبادات مانند: ذبح، نذر، ترس، امید و محبت برای دیگران انجام شود. به چند علت زیر شرک بزرگترین گناهان است:

۱- مشرک در خصائص الهی مخلوق را به خالق تشبیه می‌کند، لذا هر کس برای خدا شریک قائل شود، گویا او را شبیه خالق قرار داده و این بزرگترین ظلم است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۶].

«شرک ظلم بزرگی است».

و ظلم عبارت است از قراردادن چیزی در غیر موضع خود، لذا هر کس غیر خدا را عبادت کند، گویا عبادت را در غیرمکانش قرار داده است و حق را به غیرصاحبش داده و این بزرگترین ظلم است.

۲- خداوند خبر داده: کسی که از شرک توبه نکند را نمی‌بخشد، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

خداوند شریک قراردادن برای خود را نمی‌بخشد [در صورتی که فرد توبه نکند] و هر گناهی غیر از شرک را برای هر کسی که بخواهد، می‌بخشد».

۳- خداوند خبر داده است که بهشت را بر مشرک حرام کرده و تا ابد در آتش جهنم می‌ماند و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«هر کس برای الله شریک قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او جهنم است، و ظالمان هیچ یاری دهنده‌ای ندارند».

۴- شرک تمام اعمال نیک را بر باد و نابود می‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸].

«اگر با الله شریک قرار می‌دادند تمام اعمالی که انجام داده اند، از بین می‌رفت».

و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«[ای پیامبر!] به تو و پیامبران قبل از تو وحی شده که اگر برای الله شریک قرار دهی، آنچه انجام داده‌ای از بین می‌رود و از زیان‌کاران می‌شوی».

۵- خون و مال مشرک حلال است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵].

«هر جا مشرکین را یافتید، آنان را بکشید و به اسارت بگیرید، محاصره کنید و در هر کمین گاهی بر سر راهشان کمین کنید».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، إِلَّا بِحَقِّهَا»^(۱). «امر شده ام که با مردم قتال

(۱) بخاری و مسلم.

کنم تا زمانی که بگویند: لا إله إلا الله، هر گاه این را گفتند، خون‌ها و مالهایشان را از من مصون کردند بجز در جای خود [در حق خود]».۱

۶- شرک بزرگترین گناهان است، پیامبر ﷺ فرموده: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ...»^(۱).
«آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه کنم؟ گفتیم: بله ای رسول خدا! فرمود: شریک قرار دادن با خدا و نافرمانی پدر و مادر...».

علامه ابن القیم^(۲) می‌گوید: «خداوند خبر داده که مقصد از خلق و امر این است که الله با اسماء و صفاتش شناخته شود، فقط او عبادت شود و برایش شریک قرار داده نشود، و مردم عدل را در میان خود برپا کنند، زیرا این همان عدالتی است که زمین و آسمانها بخاطر بر پائی آن خلق شده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ
النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«به تحقیق پیامبران را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و عدل فرستادیم تا مردم با قسط و عدل رفتار کنند».

خداوند فرموده: پیامبران خود را فرستاده، کتابهایش را نازل کرده تا مردم به عدل و داد رفتار کنند و این همان عدالت است و بزرگترین قسط و عدالت توحید است. توحید اساس و پایه‌ی عدالت است. و شرک و ظلم است همانطوریکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۶].
«شرک همانا ظلمی بزرگ است».

لذا شرک بزرگترین ظلمها و توحید عادلانه‌ترین عدالت‌ها است، و هر آن

(۱) بخاری و مسلم.

(۲) الجواب الکافی، ص ۱۰۹.

چیزی که با این معنی و مفهوم بیشتر منافات داشته باشد، گناه بزرگتر محسوب می‌شود، و از آن جا که شرک با این مفهوم کاملاً منافات داشته و مغایر است، بزرگترین گناهان به حساب می‌آید، لذا خداوند بهشت را بر هر مشرکی حرام کرده، خون، مال مشرکین را برای اهل توحید حلال قرار داده، مسلمانان می‌توانند آنان را [پس از جنگ و اسارت] به بردگی خود بگمارند، چون بندگی او را ترک کرده اند. و خداوند اعمال نیک مشرک را نمی‌پذیرد، و شفاعت کسی را در حق او قبول نمی‌کند. و در قیامت خواسته‌هایش اجابت نمی‌شود، و آرزویش برآورده نمی‌گردد، مشرک جاهلترین جاهلان به خداوند است چون مخلوق را با خدا شریک گردانده و این نهایت جهل به خداست، همانطور که شرک نهایت ظلم در حق خداست، هر چند مشرک در واقع به پروردگارش ظلم نکرده، بلکه به خودش ظلم کرده است». پایان کلام ابن‌القیم.

۷- پنداشتن شریک در حق خدا عیب و نقص است در حالی که خداوند خود را از آن پاک دانسته است. پس هر کس برای خدا شریک قائل شود در حقیقت چیزی را به خدا نسبت داده که خدا آن را از خود دور کرده است و این نهایت ستیز و دشمنی با خداوند است.

انواع شرک

شرک دو نوع است:

نوع اول: شرک اکبر که انجام‌دهنده‌ی آن از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود و اگر در آن حال بمیرد و توبه نکند، تا ابد در آتش جهنم می‌ماند. این نوع شرک زمانی واقع می‌شود که انسان عبادتی را برای غیر الله انجام دهد. مثلاً

غیر الله را به فریاد بطلبید، یا با ذبح و نذر برای غیر خدا [مانند قبرها، جن و شیاطین]، خود را به خدا نزدیک کند، به گمان این که مردگان، جن و شیاطین، به او ضرر می‌رسانند یا او را مریض می‌کنند. و از غیر خدا چیزهایی را بخواهد که فقط خدا قادر به انجام آنست مانند برآورده کردن نیازها و از بین بردن سختی‌ها، همانند کارهایی که در کنار بناها و گنبدها و آستانه‌های قبور اولیاء و صالحین انجام داده می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و غیر از الله کسانی را عبادت می‌کردند که نه ضرری به آنان می‌رساند و نه نفعی، و می‌گویند: اینان شفاعت کنندگان ما نزد خدایند».

نوع دوم: شرک اصغر است که انجام دهنده آن از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود لیکن در عقایدش نقص وارد می‌شود و وسیله‌ای است که انسان را به شرک اکبر می‌رساند، این نوع شرک دو نوع است.

نوع اول: شرک ظاهری، این نوع شرک به وسیله‌ی لفظ و سخن واقع می‌شود.

شرک لفظی: مانند سوگند به غیر الله. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»^(۱). هر کس به غیر الله سوگند بخورد، بی‌یقین که کفر و یا شرک ورزیده است».

یا بگوید آنچه خدا و تو بخواهی. پیامبر ﷺ خطاب به مردی که گفت: آنچه خدا و تو بخواهی، فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟ قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»^(۲).

(۱) ترمذی روایت کرده و آن را حسن می‌داند و حاکم آن را تصحیح کرده است.

(۲) نسائی روایت کرده است.

«آیا مرا شریک خدا قرار داده‌ای؟ بگو: آنچه فقط خدا بخواند». یا گفته‌ی: اگر خدا و فلانی نبود [آن کار نمی‌شد] که باید بگوید: اگر خدا بخواند، سپس فلانی [کار درست می‌شود]، و اگر [کمک] خدا و سپس [همکاری] فلانی نبود [چنان می‌شد]، چون سپس برای ترتیب و تأخیر است اراده‌ی عبد را تابع اراده‌ی خداوند می‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].

«اراده‌ی انجام هیچ کاری را ندارید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان اراده داشته باشد».

اما «او» فقط برای مطلق جمع و اشتراک است، نه برای ترتیب و تأخیر، مثلاً صحیح نیست گفته شود: کسی را ندارم غیر از خدا و تو. یا: این از برکات خدا و برکات تو است. بلکه گفته شود کسی را ندارم غیر از خدا سپس تو. این کار از برکات خدا است سپس از تو.

شرک افعالی و عملی: مانند به دست یا به گردن یا به پیشانی بستن حلقه و پارچه برای رفع یا دفع بلا، آویزان کردن تمیمه از ترس چشم و غیره، اگر معتقد باشد اینکه سبب رفع یا دفع بلا می‌شود، از نوع شرک اصغر است چون خداوند اینها را جزو اسباب قرار نداده است. اما اگر معتقد باشد که خود حلقه یا پارچه دفع‌کننده‌ی بلا است، در این صورت شرک از نوع اکبر محسوب می‌شود. چون به غیر خدا توکل کرده است.

نوع دوم از شرک اصغر: شرک خفی [پوشیده] است، و آن شرک در اراده و نیت است، مانند ریا و شهرت‌طلبی، مثلاً کسی عملی که به واسطه‌ی آن به خدا نزدیک می‌شود را انجام دهد، تا مردم او را تحسین کنند. مانع اینکه نمازش را در انتظار مردم به خوبی ادا کند یا صدقه بدهد تا او را مدح و

تعریف کنند یا با صدای بلند ذکر کند، صوتش را زیبا کند، تا مردم آنرا بشنوند و او را ستایش کنند. ریا به قدری خطرناک است که اگر با هر عملی آمیخته شود آن عمل را باطل می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۗ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«پس هر کس امید دیدار پروردگارش را داشته باشد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش هیچ کسی را شریک نگرداند».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ» قِيلَ: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ»^(۱). «خطرناکترین چیزی که بر شما بیم دارم، شرک اصغر است، گفتند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا».

یکی از نمونه‌های شرک اصغر این است که فرد عملی را به طمع دنیوی انجام دهد، مثلاً به نیت طلب مال حج کند، اذان دهد، امامت کند، تحصیل علم شرعی یا جهاد کند، و در هیچکدام از این اعمال رضای خدا در دل نداشته باشد، بلکه هدفش کسب ثروت و مال باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهَمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْخَمِيصَةِ، إِنَّ أُعْطِيَ رِضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ»^(۲). «هلاک شود بنده‌ی دینار، هلاک شود بنده‌ی درهم، هلاک شود بنده‌ی خمیصه»^(۳)، اگر به او چیزی داده شود راضی و خشنود می‌گردد و اگر داده نشود خشمگین و عصبانی می‌شود».

(۱) احمد، طبرانی و بغوی در شرح السنة.

(۲) بخاری.

(۳) خمیصه نوعی لباس قیمتی است.

امام ابن القيم رحمته الله می گوید: «شُرک در نیت‌ها و اراده‌ها دریایی است که ساحل ندارد، و کم اند کسانی که از آن نجات می‌یابند، پس هر کس از عمل خود طلب رضای غیر خدا کند و نیتش در کار تقرب به خدا نباشد، در اراده و نیت اش برای خدا شریک قرار داده است».

و اخلاص آن است که شخص اعمال، گفتار، اراده و نیت خود را برای خدا خالص گرداند، و این همان دین حنیف ابراهیم علیه السلام است که الله تمام بندگانش را به پیروی از آن امر کرده و غیر از آن را از هیچ کس قبول نمی‌کند و این حقیقت اسلام است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٨٥﴾ [آل عمران: ۸۵].

«هر کس غیر از اسلام دینی را برگزیند، از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیان‌کاران است».

اسلام دین ابراهیم علیه السلام است، دینی که هر کسی از آن روی گرداند، از بی‌خردان است»^(۱).

فرق بین شرک اکبر و شرک اصغر

خلاصه‌ای از این فرق‌ها عبارتند از:

- ۱- شرک اکبر انسان را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند، ولی شرک اصغر انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.
- ۲- صاحب شرک اکبر تا ابد در دوزخ می‌ماند، ولی صاحب شرک اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی‌ماند.

(۱) الجواب الکافی، ص ۱۱۵.

۳- شرک اکبر تمام اعمال را از بین می‌برد، ولی شرک اصغر تمام اعمال را از بین نمی‌برد تنها همان عمل ریاکارانه را از بین می‌برد.

۴- شرک اکبر خون و مال صاحبش را حلال می‌کند، ولی شرک اصغر خون و مال صاحبش را حلال نمی‌کند.

بخش سوم: تعریف کفر و انواع آن

أ - تعریف کفر

کفر در لغت به معنای پوشش و مانع است، و در شرع، ضد ایمان است. کفر: ایمان نداشتن به الله و رسول اوست. صرف نظر از اینکه این کفر همراه با تکذیب باشد یا بدون تکذیب، بلکه به مجرد شرک و گمان، یا روی گردانی، یا حسد و خود پسنندی، یا پیروی کردن از هوا و هوس که مانع تبعیت از دین خدا شود، کافر می‌شود: اگرچه کفر تکذیب‌کننده بزرگتر است. همچنین کسی که از روی حسادت دین الله را انکار و او را تکذیب می‌کند، و در حالی که به حقانیت پیامبران یقین دارد، حکم کافر تکذیب‌کننده را دارد^(۱).

ب - انواع کفر: کفر دو نوع است:

نوع اول: کفر اکبر که انسان را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند، و خود به پنج نوع تقسیم می‌شود:

نوع «الف» - کفر تکذیب

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ

(۱) مجموع فتاوی شیخ الإسلام (۳۳۵/۱۲).

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ [العنكبوت: ٦٨].

«چه کسی ستمگرتر از آن کسی است که بر الله دروغ بندد و یا [دین] حق را چون به او رسد تکذیب کند؟! آیا جهنم جای کافران نیست؟».

نوع «ب»: کفر عناد و تکبر همراه با تصدیق

خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰٓى وَاَسْتَكْبَرَ
وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿٣٤﴾ [البقرة: ٣٤].

«و وقتی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده برید، همه سجده بردند بجز ابلیس، که سرباز زد و تکبر ورزید و در زمره‌ی کافران قرار گرفت».

نوع «ج»: کفر شرک و گمان

خداوند می فرماید:

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ قَالَ مَا أَظُنُّ اَنْ تَبِيْدَ هٰذِهِۦٓ اَبَدًا ﴿٣٥﴾
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قٰٓيِمَةً وَلَٓيْن رُّدِدْتُ اِلٰى رَبِّيْ لَاجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾
قَالَ لَهُۥ صٰحِبُهٗ وَهُوَ يُحٰوِرُهٗٓ اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ
نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّيْ وَلَا اَشْرِكُ بِرَبِّيْٓ اَحَدًا ﴿٣٨﴾ [الكهف: ٣٥-٣٨].

«در حالی که بر خویشتن ستمگر بود، وارد باغش شد و گفت: گمان نمی‌کنم که این باغ تا ابد از بین برود و گمان نمی‌کنم که قیامت بر پا شود و اگر مرا به سوی پروردگارم برگردانند [در صورت برپایی قیامت] بهتر از این باغ را خواهم داشت، در حالی که دوست ایماندارش با او صحبت می‌کرد به او گفت: آیا تو به پروردگاری کافر می‌شود که تو را از خاک سپس از نطفه‌ای خلق کرده و سپس تو

را به مردی تبدیل کرده، اما من کسی هستم که خدا پروردگارم است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارم نمی‌دهم».

نوع «د»: کفر اعراض و روی گردانی

خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [الأحقاف: ۳].

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، از آنچه که بیم داده شده‌اند، روی گردانند».

نوع «ه»: کفر نفاق

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾

[المنافقون: ۳].

«این به دلیل آن است، که آنان ایمان آوردند سپس کافر شدند و به قلبهایشان مهر زده شد و آنان نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند».

نوع دوم- کفر اصغر

این نوع کفر انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند. این همان کفر عملی است. گناهایی که در قرآن و سنت کلمه‌ی کفر به آن اطلاق شده است و به حد کفر اکبر نمی‌رسد مانند کفران نعمت از این جمله‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ

مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ﴾ [النحل: ۱۱۲].

«خداوند مثال آبادی ای را آورد که در امن و امان بودند از هر طرف رزق و روزی به آن می‌رسید و اهل آن به نعمت خدا کافر شدند».

و مانند کشتن مسلمان، پیامبر ﷺ می فرماید: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^(۱). «دشنام مسلمان فسق و کشتنش کفر است».

و می فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^(۲). «پس از من به کفر برنگردید، که برخی از شما گردن برخی را بزنند».

و مانند سوگند به غیر خدا. پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»^(۳). «هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

خداوند مرتکب گناه کبیره را مؤمن ناامید و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص کشته شدگان بر شما واجب شده».

در این جا قاتل را از مؤمنان بر شمرده و او را برادر ولی دم ذکر کرده و در ادامه می فرماید: ﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«پس هر کس از جانب برادر [خود] از قصاص او صرفنظر شد و به دیه راضی شد باید اطرافیانش به بهترین نحو از این کار پیروی و دیه را به بهترین صورت پرداخت کنند».

بدون شک منظور خداوند برادری دینی است و می فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹].

«و اگر دو دسته از مؤمنین با هم جنگیدند، در بین آنان صلح برقرار کنید».

(۱) بخاری و مسلم.

(۲) بخاری و مسلم.

(۳) ترمذی و حاکم آنرا صحیح دانسته اند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«به تحقیق مؤمنان با هم برادرند لذا بین برادرانتان صلح برقرار کنید».

آنچه ذکر شد خلاصه‌ای از شرح عقیده‌ی طحاوی بود^(۱).

فرق میان کفر اکبر و کفر اصغر

۱- کفر اکبر انسان را از دایره‌ی اسلام خارج کرده و اعمال را از بین می‌برد. اما کفر اصغر انسان را دایره‌ی اسلام خارج نکرده و اعمال را نابود نمی‌کند. البته به اندازه‌ی کفری که داشته از عمل او کاسته می‌شود و انجام دهنده‌ی آن در معرض عذاب قرار می‌گیرد.

۲- صاحب کفر اکبر تا ابد در آتش جهنم می‌ماند اما صاحب کفر اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی‌ماند یا امکان دارد، خداوند او را بیخشد و اصلاً داخل دوزخ نشود.

۳- کفر اکبر، خون و مال انسان را حلال می‌کند ولی کفر اصغر خون و مال انسان را حلال نمی‌کند.

۴- بر مؤمنان واجب است که با کفری که مرتکب کفر اکبر شده، عداوت و دشمنی کنند و رابطه، محبت و دوستی با آنها حرام است، هرچند نزدیکترین خویشاوندانشان باشد. [اما کفر اصغر، بطور کلی رابطه‌ی محبت و دوستی را قطع نمی‌کند، بلکه با کسی که مرتکب کفر اصغر شده، به اندازه‌ی ایمانش رابطه‌ی محبت و دوستی برقرار شود و به میزان نافرمانیش با او دشمنی شود.

(۱) صفحه (۳۶۱) چاپ المکتب الإسلامی.

بخش چهارم: تعریف نفاق و انواع آن

«أ» تعریف نفاق

نفاق در لغت مصدر «نافق» است «نافق، ینافق، نفاقاً و منافقة» از کلمه‌ی «نافقاء» گرفته شده که یکی از سوراخهای لایه‌ی یربوع^(۱) است، که اگر در یکی از سوراخها دنبالش کنند از سوراخ دیگر فرار می‌کند و یا معنی آن از نفق گرفته شده و نفق گرفته شده و نفق غار کوچکی است که حیوانات در آن پنهان می‌شوند^(۲).

و در اصطلاح شرع، این است که فردی به ظاهر مسلمان شود اما در دل کافر و مشرک باشد. به این دلیل نفاق گفته می‌شود که منافق از طرفی وارد دین اسلام می‌شود و از طرف دیگر خارج می‌شود، خداوند این معنی را در قرآن ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [التوبة: ۶۷].

«به راستی منافقین، همان فاسقانند.»

یعنی: خارج‌شدگان از دین اسلام خداوند منافقین را بدتر از کافران

شمرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵].

«به راستی منافقین در پایین‌ترین درجات جهنم قرار دارند.»

و می‌فرماید:

(۱) یربوع حیوانی است شبیه موش.

(۲) ابن اثیر، النهاية (۹۸/۵).

﴿الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«به راستی منافقین با خدا مکر و حيله می کنند و خدا هم مکر و حيلهی آنان را به خودشان باز می گرداند».

﴿يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۹
﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا
يَكْذِبُونَ﴾^{۱۰} [البقرة: ۹-۱۰].

«می خواهند الله و کسانی که ایمان آورده اند را فریب دهند، ولی فریب نمی دهند، مگر خودشان را اما نمی فهمند. در قلب هایشان مرض نفاق هست و خداوند هم مرض آنان را افزوده و برای آنان بخاطر آنچه که تکذیب کرده اند، عذابی دردناک است».

«ب» انواع نفاق

نفاق دو نوع است:

نوع اول: نفاق اعتقادی

نفاق اعتقادی، همان نفاق اکبر است که مرتکب آن اسلام را بظاهر قبول کرده و کفر رادر خود پنهان می کند، این نوع نفاق انسان را بطور کلی از دایره ی اسلام خارج می گرداند و کسی که به این نوع نفاق مبتلا باشد در پایین ترین درجات جهنم است، خداوند اهل نفاق اکبر را به تمام صفات شر وصف کرده است، که عبارتند از: کفر و عدم ایمان، به بازی و شوخی گرفتن دین و مسلمانان و مسخره و استهزا کردن آنان، قلباً با دشمنان اسلام همکاری کردن و در دشمنی با اسلام با آنان مشارکت کردن، این دسته از منافقین در هر زمانی وجود دارند، بویژه زمانی که اسلام قدرت پیدا می کند و منافقین آشکارا توانایی مبارزه با اسلام را نداشته باشند، در چنین مواقع به ظاهر ایمان

می‌آورند تا پنهانی و از پشت سر به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند، و بتوانند در میان مسلمانان زندگی کنند و خون و مالشان در امان باشد.

منافق در ظاهر به خدا، ملائکه، کتاب‌های او، پیامبران و روز آخرت ادعای ایمان می‌کند، اما در باطن نه تنها به موارد مذکور ایمان ندارد بلکه تکذیب هم می‌کند. منافق ایمان به خدا ندارد. در حالی که خداوند با کلامی که بر بشر نازل کرده، سخن گفته و او را رسول و فرستاده به سوی مردم قرار داده، تا به اذن خدا مردم را هدایت می‌کند، و آنان را از عذاب و عقاب خداوند می‌ترساند. خداوند پرده از نفاق این منافقین برداشت و اسرار و نهای آنان را در قرآن کریم روشن ساخت و نقشه‌هایشان را برای بندگان خود برملا کرد، تا از منافقین و پیروانشان دوری کنند، خداوند گروه‌های سه‌گانه مردم را در اول سوره‌ی بقره ذکر کرده که این سه گروه مؤمنین، کفار و منافقین هستند. درباره‌ی مؤمنین چهار آیه آورده، درباره‌ی کفار دو آیه و درباره‌ی منافقین سیزده آیه نازل کرده است. چون منافقین هم تعدادشان زیاد است و هم خطر مبتلاشدن اکثر مردم به نفاق بیشتر است و هم شدت فتنه‌هایشان بر علیه اسلام و مسلمین زیاد است. به تحقیق بلایی که از طرف منافقین به اسلام و مسلمین وارد می‌شود خیلی سخت و سنگین است، چون خود را به اسلام نسبت داده و ادعای دوستی با اسلام را دارند اما در حقیقت دشمنان اسلام اند، و به هر شکل و صورت با اسلام دشمنی و عداوت می‌کنند، تا جایی که دشمنی‌شان آشکار می‌شود، کارهایشان به حدی فرییکارانه است که جاهل گمان می‌کند که قصدش اصلاح است در صورتیکه در حقیقت فساد است^(۱).

(۱) از رساله ابن‌القیم در بیان صفات منافقین.

این نفاق شش نوع است^(۱):

- ۱- تکذیب پیامبر ﷺ
- ۲- تکذیب بعضی از آنچه پیامبر ﷺ آورده.
- ۳- دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر ﷺ.
- ۴- بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر ﷺ آورده است.
- ۵- شاد و مسرور شدن از شکست دین و پیامبر ﷺ.
- ۶- بیزاری و ناراحتی از سرافرازی و پیروزی دین و پیامبر ﷺ.

نوع دوم: نفاق عملی

نفاق عملی آنست که شخص یکی از اعمال منافقین را انجام دهد، در حالی که ایمان در قلبش وجود دارد، این نوع نفاق انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند اما وسیله‌ی ای است برای خروج از دین اسلام، و کسی که این نوع نفاق را دارد ایمان و نفاق همزمان در قلبش وجود دارد و اگر این نفاق اصغر ادامه یابد به سبب آن در زمره‌ی منافقان خالص در می‌آید، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»^(۲). «چهار صفتند که در هر کسی باشد، منافعی خالص است، در هر کسی خصلتی از آنها داشته باشد، خصلتی از نفاق در اوست تا وقتی که آن را از خود دور کند، وقتی به او امانتی داده شود، خیانت می‌کند، وقتی سخن گوید دروغ می‌گوید، وقتی پیمان دهد آن را می‌شکند، وقتی جدال کند از حق روی می‌گرداند و میل عمل به حق را ندارد».

(۱) (مجموعه التوحید النجدية) (ص / ۹).

(۲) بخاری و مسلم.

لذا در هر کس که این خصلتهای چهارگانه جمع شود در واقع شرارت در او جمع شده و صد در صد صفات منافقین در او وجود دارد، و هر کس یکی از این خصلتها را داشته باشد، خصلتی از نفاق را دارد.

گاهی اوقات امکان دارد در کسی خصلتهای خیر و شر و خصلتهای ایمان و کفر و نفاق جمع شود، این شخص به اندازهی خیر و شرش مستحق ثواب و مجازات است.

یکی دیگر از نشانههای نفاق اصغر، تبلی و کسلی در ادای نماز جماعت در مسجد است که این نیز یکی از صفات منافقین است. نفاق شر و خطر جدی به دنبال دارد و اصحاب همواره از وقوع در آن بیم داشته اند، ابن ابی ملیکه می گوید: «سی نفر از اصحاب پیامبر ﷺ را دیدم همگی بیم داشتند که مبادا به نفاق مبتلا شوند».

فرق بین نفاق اکبر و نفاق اصغر

۱- نفاق اکبر انسان را از دایرهی اسلام خارج می کند ولی نفاق اصغر انسان را از دایرهی اسلام خارج نمی کند.

۲- در نفاق اکبر اعتقاد ظاهر و باطن انسان متضاد است، اما در نفاق اصغر این تضاد فقط در اعمال است، نه در اعتقاد.

۳- مؤمن مرتکب نفاق اکبر نمی شود، ولی امکان ارتکاب به نفاق اصغر وجود دارد.

۴- بیشتر کسانی که به نفاق اکبر مبتل هستند توبه نمی کنند و اگر کسی از آنان توبه کند، در قبول توبه اش نزد حاکم اختلاف است، برخلاف نفاق اصغر که مرتکب آن می تواند توبه کند و خداوند توبه‌ی او را قبول می کند.

شیخ الإسلام می گوید^(۱): «آنچه بیشتر مسلمانان دچار آن می شوند شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق است، سپس خداوند توبه‌ی آنان را قبول می کند. گاهی اوقات چیزهایی که باعث نفاق می شود به دل مسلمانی خطور می کند اما خداوند آن را از او دفع می کند، مؤمن به وسوسه‌های شیطانی و کفر مبتلا می شود تا جایی که این وسوسه ها سینه‌ی او را تنگ می کند همان طور که اصحاب گفته‌اند: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَحَدَنَا لَيَجِدُ فِي نَفْسِهِ مَا لَأَنْ يَخْرَجَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ، فَقَالَ: «ذَلِكَ صَرِيحُ الْإِيمَانِ»^(۲).

«بعضی از ما در وجود خود چیزی احساس می کند که اگر از آسمان به زمین بیافتد، برای او بهتر از این است که آن را بر زبان جاری کند، پیامبر ﷺ فرمود: «آن نشانه‌ای آشکار از ایمان است». و در روایتی دیگر آمده: مَا يَتَعَاظَمُ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ كَيْدَهُ إِلَى الْوَسْوَسَةِ». «آنقدر سنگین است که نمی توانیم آن را بر زبان جاری کنیم». پیامبر ﷺ فرمود: «حمد و سپاس خدایی را که مکر و نیرنگ شیطان را به وسوسه تبدیل کرد». یعنی بوجود آمدن این وسوسه با این ناخوشایندی بزرگ و دفع آن از قلب از نتایج آشکار ایمان است».

اما کسانی که نفاق اکبر دارند، خداوند درباره‌ی آنان فرموده:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۸].

«کر، لال و کورند لذا آنان به حق بر نمی گردند».

یعنی قلباً به سوی اسلام بر نمی گردند و می فرماید:

(۱) کتاب الإیمان ص (۲۳۸).

(۲) احمد و مسلم روایت کرده‌اند.

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۶].

«آیا نمی بینند که آنان هر سال یک یا دو بار امتحان می شوند و بعد از آن توبه نمی کنند، و عبرت نمی گیرند و بیدار و هوشیار نمی شوند».

شیخ الإسلام می گوید: «علماء در قبول توبه‌ی ظاهری منافق اکبر اختلاف دارند، چون آگاهی از باطن و درون انسان ممکن نیست و آنان همیشه به ظاهر اسلام قبول کرده اند»^(۱).

بخش پنجم: شرح حقیقت جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام هریک

۱- جاهلیت

جاهلیت به وضعیتی گفته می شود که اعراب قبل از اسلام بر آن بوده اند. مانند جهل به الله، پیامبر، احکام و قوانین، افتخار به نسبها و نژادپرستی، تکبر، استبداد و غیره^(۲).

جاهلیتی را بدان علت جاهلیت نامیدند که شخص جاهل علم ندارد و یا از علم پیروی نمی کند.

شیخ الإسلام می گوید: «هر کس حق را نشناسد، جاهل است و نادانی اش بی خبری است و اگر معتقد به خلاف حق باشد جاهلی است که جهل مرکب دارد، مردم قبل از بعثت پیامبر ﷺ در جاهلیتی بودند که نسبت جهل به آنان

(۱) مجموع الفتاوی (۲۸/۴۳۴-۴۳۵).

(۲) ابن اثیر، النهاية (۱/۳۲۳).

می‌دادند، بگونه‌ای که تمام اقوال و اعمال شان را رسوم جاهلیت تشکیل می‌داد که افراد جاهل و نادان آنها را از خود ساخته بودند و جاهلان آن را انجام می‌دادند، و نیز هر چه با پیام و روش پیامبران مانند رسوم یهودیان و نصاری مخالف است، جاهلیت به شمار می‌رود. این جاهلیت قبل از بعثت پیامبر عام بوده اما بعد از بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت در بعضی ممالک وجود داشت، ولی در بعضی دیگر رواج نداشت، مانند: جاهلیت در دارالکفر که در بعضی شهرها رواج داشت، و در بعضی دیگر رواج نداشت.

امکان دارد جاهلیت در برخی افراد وجود داشته باشد. مانند کسی که در دارالاسلام زندگی می‌کند، اما هنوز مسلمان نشده، لذا این شخص در جاهلیت به سر می‌برد. اما بطور کلی بدون قید زمانی، پس از بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت وجود ندارد، چون همواره افرادی از امت پیامبر ﷺ هستند که تا قیامت از حق پیروی می‌کنند، اما جاهلیت مقید به زمان در بعضی از ممالک اسلامی و در بسیاری از مسلمانان وجود دارد، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ»^(۱). «چهار چیز در امت من از امور جاهلی هستند». و به ابوذر فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^(۲). «تو فردی هستی که در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد». و مانند اینها^(۳).

خلاصه این که: جاهلیت منتسب به جهل و نادانی است که به ندانستن علم بر می‌گردد و بر دو نوع است:

(۱) مسلم.

(۲) مسلم و بخاری.

(۳) اقتضاء الصراط المستقیم (۱/۲۲۵-۲۲۷) به تحقیق دکتر ناصر العقل.

۱- جاهلیت عامه که قبل از بعثت پیامبر بوده و با بعثت او ﷺ پایان یافته است.

۲- جاهلیت خاصه که برخی از دولتها، شهرها و اشخاص به آن مبتلا هستند، و همواره باقی است. با این توضیح اشتباه کسانی که جاهلیت این زمان را عام می‌دانند، روشن می‌شود. آنان می‌گویند: «جاهلیت قرن و شبیه آن». صحیح آن است که بگویند: «جاهلیت برخی افراد قرن، یا جاهلیت اکثر افراد قرن». اما عام دانستن کلمه‌ی جاهلیت صحیح و جایز نیست؛ چون با بعثت پیامبر ﷺ جاهلیت عامه پایان یافته است.

۲- فسق

فسق در لغت به معنای بیرون شدن است، و در اصطلاح شرع خروج از طاعت خدا است که هم خروج کلی را شامل می‌شود [مثلاً به کافر فاسق گفته می‌شود] و هم خروج جزئی را، و به مؤمنی که مرتکب گناه کبیره‌ای شده، فاسق می‌گویند.

پس فسق دو نوع است: فسقی که انسان را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند، که همان کفر است. لذا به کافر فاسق نیز می‌گویند. خداوند درباره‌ی ابلیس می‌فرماید:

﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الکهف: ۵۰].

«از فرمان پروردگارش تمرد کرد».

فسق شیطان کفر بود، و خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾ [السجدة: ۲۰].

«و اما کسانی که فاسق شدند سرانجامشان آتش است».

یعنی: کافران. و نیز می‌فرماید:

﴿كَلَّمَآ أَرَادُوآ أَن يَخْرُجُوآ مِنْهَا أُعِيدُوآ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّآرِ
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِء تَكْذِبُونَ﴾ [السجدة: ٢٠].

«هرگاه که می خواهند از آتش جهنم خارج شوند، به آن بازگردانده می شوند و به آنان گفته می شود: عذاب آتشی را بچشید که آن را تکذیب می کردید.»
و به مسلمان گناهکار نیز، فاسق گفته می شود، اما فسقی که مرتکب شده
او را از دایره ی اسلام خارج نمی کند، خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ
جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾﴾ [النور: ٤].

«و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار شاهد نمی آورند،
هشتاد ضربه شلاق به آنان بزنید، و هرگز گواهی دادن آنها را قبول نکنید و چنین
کسانی فاسق اند.»

﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾
[البقرة: ١٩٧].

«پس کسی که حج را بر خود واجب کرده باشد. در حج آمیزش جنسی، گناه و جدالی
نیست.» که علما در تفسیر فسوق در این آیه گفته اند: منظور گناهان است.^(۱)

۳- گمراهی [ضلال]

گمراهی یا ضلال انحراف از راه راست و مستقیم است که متضاد هدایت
است. خداوند می فرماید: ﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا
يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾ [الإسراء: ١٥]. «هر کس هدایت یابد به نفع خود هدایت یافته و هر
کس گمراه شود، گمراهیش به زیان خودش است.»

(۱) کتاب الإیمان، شیخ الإسلام ص (٢٧٨).

بر گمراهی معانی مختلفی اطلاق می شود:

۱- بعضی اوقات به معنی کفر می آید، خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«هر کس به الله، ملائکه، کتابهایش، پیامبرانش و روز آخرت کافر شود به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]».

۲- گاهی گمراهی به معنای شرک به کار می رود، خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶].

«هر کس به الله شرک بورزد به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]».

۳- گاهی به معنای مخالفت غیر از کفر به کار می رود، مثلاً فِرْقٍ گمراه، یعنی فِرْقٍ مخالف.

۴- بعضی اوقات به معنی خطا می آید، مانند قول موسی عليه السلام که فرمود:

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ [الشعراء: ۲۰].

«[موسی] گفت: وقتی آن کار را انجام دادم، از خطاکاران بودم».

۵- گاهی به معنی نسیان و فراموشی می آید. خداوند می فرماید:

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«تا اگر یکی از آن دو [زن] فراموش کرد دیگری به یاد او بیندازد».

۶- گاهی به معنای چیز گم شده و پنهان به کار می رود مانند «ضالة الإبل» یعنی شتر گمشده^(۱).

(۱) مفردات راغب اصفهانی، ص (۲۹۷-۲۹۸)

۴- ارتداد، اقسام و احکام آن

رده: در لغت به معنای رجوع و بازگشت است خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ﴾ [المائدة: ۲۱].

«و به [عقیده‌ی] پیشینیان برنگرد.»

و در اصطلاح فقهی: کافر شدن پس از مسلمان شدن است، خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ ۖ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«و هر کس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنان اعمالشان از بین رفته و تا ابد در آتش می‌مانند.»

اقسام ارتداد: هر کس یکی از نواقض اسلام را انجام دهد، مرتد می‌شود،

نواقض اسلام زیاد است و به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- مرتد شدن زبانی: مانند دشنام دادن به الله، یا رسول خدا ﷺ، یا ملائکه، یا یکی از پیامبران او، یا کسی ادعای علم غیب یا ادعای پیامبری کند، یا کسی را تصدیق کند که ادعای علم غیب می‌کند، یا غیرخدا را به فریاد بخواند، یا در کارهایی که غیرخدا قادر به انجام آن نیست تقاضای کمک و فریادرسی از غیرخدا کند، یا به غیرخدا در آنچه فقط در حیطة‌ی قدرت خداوند است، پناه برد.

۲- مرتد شدن بصورت عملی: مانند سجده بردن برای بت، درخت، سنگ،

قبور و ذبح برای قبور، انداختن قرآن در جاهایی که نجس و ناپاک

است، جادوگری، یادگرفتن و یاد دادن آن، و عدم حکمرانی به قوانینی که خداوند نازل کرده با اعتقاد به جایز بودن این امر.

۳- مرتد شدن اعتقادی: مانند اعتقاد به این که خداوند شریک دارد، یا زنا و مشروبات الکلی و ربا حلال است، یا اینکه فرد بگوید نان حرام است، و نماز واجب نیست، و مانند اینها که حلال یا حرام یا واجب بودن آن به اجماع قطعی ثابت شده است، و همه از آن آگاهند.

۴- مرتد شدن با شک در موارد فوق: مانند کسی که در حرام بودن شرک، زنا و مشروبات الکلی شک کند، یا در حلال بودن نان، یا در رسالت پیامبر ﷺ و سایر انبیاء شک کند، یا در صدق پیامبر یا دین اسلام یا صلاحیت دین اسلام برای این زمان شک داشته باشد.

احکامی که پس از اثبات ارتداد، بر مرتد جاری می‌شود

۱- به او سه روز مهلت داده شود که توبه کند، اگر توبه کرد و مسلمان شد، توبه اش قبول می‌شود و به حال خود رها می‌شود.

۲- اگر از توبه سرباز زد قتلش واجب است، چون پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»^(۱). «هر کس دینش را تغییر داد او را بکشید».

۳- در مدت سه روز مهلت داده شده برای توبه، از تصرف در اموالش منع می‌شود، اگر مسلمان شد دارایش به او تعلق می‌گیرد و اگر توبه نکرد دارایش از وقتی که به مجازات مرتد شدن کشته شود، یا در حال ارتداد بمیرد به عنوان مال غنیمت، به بیت المال مسلمانان تعلق

(۱) بخاری و أبو داود.

می‌گیرد. و گفته شده: از زمان مرتد شدن دارایی اش را در مصالح
مسلمین صرف کنند.

۴- رابطه‌ی ارث و میراث بین او و خویشاوندانش قطع می‌شود لذا هیچ
کس از او ارث نمی‌برد و میراث کسی هم به او نمی‌رسد.

۵- اگر در حال مرتد شدن بمیرد یا کشته شود نه غسل داده می‌شود و نه
بر او نماز خوانده می‌شود، و نباید در قبرستان مسلمین دفن شود، بلکه
باید در گورستان کافران دفن یا در هر جای دیگری غیر از قبرستان
مسلمانان زیر خاکش کنند.

فصل دوم

اقوال و افعالی که با توحید منافات دارد و به آن نقص وارد می‌کند؛ شامل بخش‌های زیر است:

بخش اول: کسانی که با نگاه کردن از کف دست، فنجان و ستارگان می‌گویند: غیب می‌دانند.

بخش دوم: جادو، افسون و فال‌گیری.

بخش سوم: پیشکش کردن قربانیها، ندور و هدایا برای مزارها، قبرها و تعظیم آنها.

بخش چهارم: حکم تعظیم مجسمه‌ها و نصب تندیس به قصد یاد بود.

بخش پنجم: حکم مسخره کردن دین و اهانت به حرمت آن.

بخش ششم: عقیده‌ی ماده‌گرایی حیات و مفساد آن.

بخش هفتم: تعویذ و گره‌بند.

بخش هشتم: سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریاد رسی از مخلوق.

ادعای کسانی که می‌گویند: با نگاه کردن به کف دست، فنجان و ستارگان غیب می‌دانند

منظور از علم غیب این است که فردی ادعا کند می‌تواند از گذشته، آینده و آنچه از مردم پنهان است و آن را نمی‌بیند خبر دهد. در حالی که خداوند دانستن این امور را مختص خود کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو هر آنچه در آسمانها و زمین است، غیب را نمی‌داند بجز الله».

لذا غیر از خداوند سبحان کسی علم غیب را نمی‌داند. اما بعضی اوقات رسولانش را بنا به حکمت و مصلحت، از علم غیب هر اندازه که بخواهد آگاه می‌سازد:

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ﴿ [الجن: ۲۶-۲۷].

«داننده غیب الله است، و هیچ کس را از غیب آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که از او خشنود باشد».

و برای پیامبران امور غیبی را هر اندازه که بخواهد مطلع می‌کند، چون بعضی از معجزات پیامبران، خبر دادن از غیبی است که خداوند او را بر آن مطلع کرده تا دلیلی بر صدق نبوت پیامبران باشد، این حکم برای تمام فرستادگان از ملائکه و انسانها عمومیت دارد، و غیر از آنان کسی دیگر را از غیب آگاه نکرده است، چون از دلایل ثابت است که خداوند فقط این دو دسته را از غیب آگاه کرده، لذا به جز پیامبران هر کس به هر وسیله‌ای ادعای

علم غیب کند دروغگو و کافر است، فرقی نمی‌کند این ادعا از روی خواندن کف دست، فنجان، افسون‌گری، سحر، یا از روی ستارگان و غیره باشد. این همان چیزی است که بعضی ساحران و دروغگویان انجام می‌دهند و ادعا می‌کنند که می‌توانند مکان اشیاء گم شده و ناپیدا را بگویند، و ادعا می‌کنند که علت بعضی از بیماریها را می‌دانند و می‌گویند: تو فلانی، فلان کار و فلان کار را با تو کرده به همین خاطر مریض شدی، که در واقع این کار در اثر به خدمت در آوردن جن و شیاطین است. و به مردم می‌گویند این آگاهی‌ها را از طریق به کار بردن این اشیاء [خواندن کف و فنجان و ...] بدست می‌آوریم که در حقیقت فریب دادن مردم و غیر حقیقی جلوه دادن وقایع است. شیخ الإسلام می‌گوید^(۱): «هر کدام از کاهنان دوستانی از شیاطین دارند که او را از بسیاری از غیبات که از طریق استراق سمع [گوش دادن به سخنان ملائکه] بدست می‌آورند آگاه می‌کند و دروغ را با واقعیات می‌آمیزد»، در ادامه شیخ الإسلام می‌گوید: «بعضی از کاهنان شیطان، خوردنیهایی از جمله میوه و شیرینی و سایر غذاها را برایشان می‌آورند که معمولاً آن جا یافت نمی‌شود، و بعضی از آنها را جن با پرواز به مکه، بیت‌المقدس یا جاهای دیگر می‌برد».

گاهی اوقات خبر دادن از غیب، از طریق ستارگان است که از روی احوال فلکی و حرکات سیارات، از حوادث زمین خبر می‌دهند. مانند وقت وزش بادهای، آمدن باران، تغییر نرخ اجناس، و سایر اموری که گمان می‌کنند، دانستن آن از روی علم به حرکت ستارگان در مدارشان و نزدیک و دور شدن آنها از همدیگر است. و می‌گویند: اگر در زمان نزدیک شدن فلان

(۱) مجموعة التوحید (۷۹۷-۸۰۱).

ستاره با فلان ستاره ازدواج کنند، فلان حادثه در زندگی آنها اتفاق خواهد افتاد، یا اگر در آن زمان مسافرت کنند، فلان حادثه و فلان حادثه برای آنان رخ خواهد داد، یا اگر در آن زمان تولدی صورت گیرد فلان برکت، نحس و شر بر او وارد خواهد شد، همانطور که در بعضی مجلات انحرافی، جملات و کلمات مسخره، دروغ، پوچ و اباطیلی درباره‌ی برجها و آنچه که در آنها روی خواهد داد، چاپ می‌کنند.

با این حال بعضی از جاهلان و افراد ضعیف‌الایمان پیش این کاهنها رفته و از آنان درباره‌ی زندگی خود و آنچه برایش رخ می‌دهد یا در ازدواج و سایر امورش بر سر او می‌آید، سؤال می‌کنند. لذا هر کس ادعای علم غیب کند و نیز هر کس او را در این ادعا تصدیق و تأیید کند، کافر و مشرک است. چون او ادعای مشارکت با خدا را در علمی می‌کند که مخصوص خدا است و ستارگان و سیارگان همگی مسخر خدا و مخلوق او هستند، و کاری از دست آنها ساخته نیست، لذا بر نحس و خوش بودن و مرگ و زندگی کسی دلالت ندارند، این‌ها همه از کارهای شیاطین هستند، که استراق سمع می‌کنند.

سحر، افسون‌گری، فال‌گیری^(۱)

تمام این امور، اعمال شیطانی و حرامی هستند که به عقیده خدشه وارد کرده و مخالف عقیده‌ی صحیح می‌باشند، چون این کارها بدون اعمال شرکی صورت نمی‌گیرند.

۱- سحر عبارت است از آنچه که مخفی شده و سبب آن نامعلوم است، به این دلیل سحر نام‌گذاری شده که با پنهانی صورت می‌گیرد طوریکه با چشم دیده نمی‌شود، و آن امور پنهانی عبارتند از: آنچه که مریض به واسطه‌ی آن بهبود پیدا می‌کند، جملاتی که بر زبان جاری می‌کنند، دارو و دود و مه، همه‌ی اینها واقعیت دارند، بعضی از انواع سحر در قلب و بدن اثر می‌گذارد، طوریکه موجب بیماری و مرگ می‌شود، رابطه‌ی زن و مرد را خراب می‌کند و موجب از هم پاشیدن زندگی‌شان می‌شود، البته این تأثیر به‌یاد و اراده‌ی گونی و قدری خداوند است، سحر عملی شیطانی است که دست یافتن به بسیاری از امور آن بدون شرک و نزدیکی به ارواح خبیثه از راه عملی کردن آنچه دوست دارند و به خدمت گرفتن این ارواح برای همکاری در انجام اعمال جادویی ممکن نیست.

(۱) در باره‌ی سحر و شعبده‌بازی علمای اسلام کتاب‌های مفیدی نوشته‌اند که بعضی از آنها به زبان فارسی در سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده موجود می‌باشد، از آن جمله:

۱- دنیای سحر و شعبده‌بازی، اثر دکتر سلیمان الأشقر.

۲- سحر و جادو از دیدگاه قرآن و سنت، اثر شیخ فهد بن سلیمان القاضی.

۳- شمشیر بران بر گردن ساحران اشرار، اثر شیخ عبدالسلام بالی. [مُصحح]

لذا رسول الله ﷺ سحر را در کنار شرک قرار داده و می‌فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ...»^(۱). «از هفت چیز هلاک‌کننده دوری کنید، [اصحاب] گفتند: آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای الله، و سحر...».

سحر از دو جهت شرک است:

۱- از جهت به کارگیری شیاطین و برقرار نمودن رابطه و نزدیک شدن با آنها از راه عملی نمودن اموری که دوست دارند، تا متقابلاً آنها نیز مطیع جادوگر شوند؛ لذا سحر از چیزهایی است که شیاطین آموزش می‌دهند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«بلکه شیاطین کافر شدند، به مردم سحر یاد می‌دادند».

۲- آنچه در جادوگری از ادعای علم غیب و شریک بودن با الله در این مورد است، و این کفر و گمراهی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و به تحقیق دانستند کسی که سحر یاد بگیرد در آخرت هیچ چیزی نصیب او نمی‌شود».

وقتی که واقعیت این است، شکی نیست که سحر کفر و شرک است و با عقیده صحیح منافات دارد، و کشتن جادوگر واجب است همانطور که گروهی از بزرگان صحابه رضی الله عنهم جادوگران را کشته‌اند.

بسیاری از مردم درباره‌ی سحر و ساحری سهل‌انگاری می‌کنند، و چه بسا

(۱) بخاری و مسلم.

که آن را فنی از فنون تلقی کرده و به آن افتخار می‌کنند، به ساحران جایزه می‌دهند و آنان را تشویق می‌کنند، و به همین منظور برایشان مجالس، تجمعات و مسابقاتی برگزار می‌کنند، که هزاران تماشاگر و تشویق‌کننده در آن شرکت می‌کند، و این نشانه‌ی بی‌خبری و جهالت از دین و بی‌ارزش دانستن عقیده و میدان دادن به مسخره‌کنندگان دین است.

۲- کهنات و عرافی [فال‌گیری]

کهنات و عرافی هر دو ادعای دانستن چیزهای ناپیدا است، مانند خبر دادن از آنچه که در زمین اتفاق می‌افتد، و مکان اشیاء گمشده را پیدا کردن. و این از راه به خدمت در آوردن شیاطینی ممکن است که از آسمان استراق سمع می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْتُرُهُمْ كَذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۳].

«آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند، بر هر دروغگوی گناهکار نازل می‌شوند، گوش فرا می‌دهند در حالی که اکثر ایشان دروغگویند.»

شیطان با گوش دادن به سخنان ملائکه استراق سمع می‌کند و آنچه را می‌شنود در گوش کاهن القاء می‌کند و کاهن به همراه این کلمه‌ی راست، صدها دروغ همراه می‌کند، مردم به سبب یک کلمه‌ی راستی که از آسمان گرفته او را تصدیق می‌کنند، در حالی که فقط خداوند است که علم غیب می‌داند، لذا هر کس به وسیله‌ی کهنات یا به هر طریقی در موارد فوق مشارکت داشته باشد یا کسی را تصدیق کند که این ادعاها را دارد، برای خدا شریک قرار داده است، زیرا این علوم مختص خداست.

کهنانت خالی از شرک نیست، چون نزدیکی به شیاطین و از راه برآوردن کردن خواسته‌های آنان است.

کهنانت از این جهت شرک در ربوبیت است که ادعا می‌کنند با خدا در علمش شریکند، و از طرفی شرک در الوهیت است چون بوسیله‌ی نوعی تقرب و نزدیکی به غیر خدا انجام می‌گیرد.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَافًا أَوْ كَاهِنًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^(۱). «هر کس پیش کاهنی برود و آنچه را می‌گوید تصدیق کند به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزیده است».

لازم به یادآوری است که ساحران، کاهنان و عرافان، عقاید مردم را به باد مسخره و استهزاء می‌گیرند، گاهی خودشان را پزشک و طیب معرفی می‌کنند و به مریض می‌گویند: گوسفند یا مرغی را با فلان نشانه ذبح کن! یا برای آنان طلسمهای شرکی و نوشته‌های شیطانی به شکلی پیچیده، نامفهوم و گنگ می‌نویسند تا به گردنشان آویزان کنند یا در صندوقها در خانه‌هایشان نگهداری کنند.

برخی ادعای علم غیب می‌کنند و اظهار می‌دارند که می‌توانند اشیاء گم شده را پیدا کنند، افراد جاهل درباره‌ی اشیاء گمشده شان از آنان سؤال می‌کنند و آنان محل اشیاء گمشده را می‌گویند، و یا به وسیله‌ی اجیرانی از شیاطین که با آنان همکاری می‌کنند، آن شیء گم شده را به آنان نشان می‌دهند، و بعضی از آنان خود را به شکل فردی «ولی» که کرامات دارد ظاهر می‌کند، خود را به آتش می‌اندازد، و ظاهراً هیچ ضرری به او نمی‌رسد، شمشیر

(۱) ابو داود.

و سلاح به خود می‌زند یا ماشین از رویش عبور می‌کند و هیچ ضربه‌ای به او وارد نمی‌شود، یا حقه‌بازیهای دیگری که در حقیقت سحر و از اعمال شیطان هستند و کاهنان و عرفان این اعمال را برای ایجاد فتنه انجام می‌دهند.

یا اموری خیالی که اصلاً حقیقت ندارد را جلوی مردم انجام می‌دهند، با حيله‌ها و نیرنگهایی که دلیل آنها نامشخص است. مانند کاری که ساحران فرعون با طناب و عصا انجام می‌دادند.

شیخ الإسلام در مناظره‌ای که با ساحران بطائحیه احمدیه «الرفاعیه» داشته بود گفت: شیخ بطائحیه صدایش را بلند کرد و گفت: ما دارای احوالی هستیم و چنین و چنانیم، و ادعای کارهای خارق‌العاده، مانند: آتش بازی و چیزهای دیگری می‌کرد و می‌گفت: این امور فقط مختص ماست، و آنان باید در برابر این اعمال تسلیم شوند. شیخ الإسلام گوید: در حالی که خشمگین شده بودم صدایم را بلند کردم و گفتم: من تمام احمدیه‌ها را از مشرق تا مغرب زمین، مورد خطاب قرار می‌دهم، هر کاری که آنان در آتش کردند من هم همان کار را انجام می‌دهم، هر کس در آتش سوخت مغلوب و بازنده است، - یا لعنت خدا بر او باد - به شرط اینکه خودمان را با آب گرم و سرکه بشوئیم. حاکمان و مردم در این باره از من سؤال کردند، گفتم: وارد آتش شدنشان حيله و نیرنگ است به این صورت بدنشان را با روغن قورباغه و پوسته‌ی نارنج و سنگ طلقی^(۱) می‌مالند. در این لحظه بود که صدای مردم بلند شد، خواست قدرت خود را نشان دهد، گفت بعد از آنکه به بدنمان گوگرد زدیم حصیری را به دور خود می‌پیچیم، گفتم: برویم، بار دیگر تکرار

(۱) سنگ طلقی براق و شفاف و لایه لایه است که اگر به آن کوبیده شود خورد می‌شود. «المعجم الوسیط / الطلق».

کردم برویم! دستش را دراز کرد که پیراهنش را از بدنش بیرون آورد. گفتم: نه، اول بدنت را با آب گرم و سرکه شست و شو بده، بنا به عادتشان ترس از صورتش نمایان شد و به مردم گفتم: هر کس امیر را دوست دارد چوبی یا دسته‌ای هیزم خشک بیاورد، گفتم: این وقت به هدر دادن است، می‌خواهی مردم متفرق شوند، و آن چه مورد نظر ماست صورت نگیرد، بهتر است چراغی روشن کنیم و انگشتانمان را بعد از شستن با آب گرم و سرکه در چراغ فرو ببریم هر کس دستش سوخت لعنت خدا بر او باد، یا او مغلوب و بازنده است، همینکه این را گفتم رنگش پرید و خوار و ذلیل شد^(۱). با این واقعه روشن شد که این دجالها و دروغگویان با این حيله‌ها و نیرنگهای پنهانی به مردم دروغ می‌گویند.



پیش کش کردن قربانی‌ها و نذور و هدایا برای اماکن زیارتی، قبور و تعظیم آنها^(۲)

قطعاً پیامبر ﷺ تمام راههایی را که منجر به شرک می‌شوند، مسدود کرده و مردم را به طور جدی از آن برحذر داشته است. و مسئله قبور یکی از آنهاست که قواعدی را برای جلوگیری از عبادت قبور، غلو و افراط در صاحبان این

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۴۴۶/۱-۴۶۵).

(۲) جهت کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، به کتاب‌های زیر در سایت کتابخانه الکترونیکی

عقیده (www.aqeedeh.com) مراجعه نمایید:

۱- زیارت قبر از دیدگاه قرآن، تالیف دکتر طه دلیمی.

۲- زیارت مسنون، تالیف استاد صادق رجیبیان تمک. [مُصحح]

قبور، وضع کرده است، مانند:

۱- پیامبر ﷺ ما را از غلو و افراط درباره‌ی اولیاء و صالحین برحذر داشته، چون زیاده‌روی و افراط [قراردادن هر کس بالاتر از مقامی که دارد] منجر به عبادت آنها می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ»^(۱). «از افراط و زیاده‌روی پرهیزید که غلو کسان قبل از شما را هلاک کرد». در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^(۲). «[در مدح من] افراط و زیاده‌روی نکنید آنطوریکه نصاری در حق ابن مریم زیاده‌روی کردند، همانا من، بنده‌ی خدا هستم. پس بگوئید: بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او».

۲- پیامبر ﷺ ما را از بناء قبه و ساختمان بر قبور نهی کرده است، ابو هیاج اسدی گوید: علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به من گفت: «أَلَا أْبَعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ أَنْ لَا تَدْعَ تِمَثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَيْتَهُ»^(۳). «آیا تو را بر آنچه پیامبر ﷺ مرا بر آن فرستاده، بفرستم؟ و آن این که هر مجسمه‌ای را دیدی آنرا از بین ببر، و هر قبر بلند شده‌ای را دیدی با خاک یکسان کن». و همچنین از بلند کردن قبر با خشت و گچ و ساختن بارگاه بر آن نهی کرده است، از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ذَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

(۱) امام احمد ترمذی ابن ماجه.

(۲) بخاری.

(۳) مسلم.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُحْصَصَ الْقَبْرُ، وَأَنْ يُفَعَّدَ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ»^(۱).
«پیامبر ﷺ از بلند کردن قبر، نشستن و بناء کردن روی آن نهی کرده است».

۳- همچنین پیامبر ﷺ از ادای نماز به طرف قبرها نهی فرموده است. از عائشه رضی الله عنها روایت است: «لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَفِقَ يَطْرَحُ حَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» يُحَدِّثُ مَا صَنَعُوا. قَالَتْ: «فَلَوْلَا ذَلِكَ أُبْرِزَ قَبْرُهُ، غَيْرَ أَنَّهُ خَشِيَ - أَوْ خُشِيَ - أَنْ يَتَّخَذَ مَسْجِدًا»^(۲). «وقتی پیامبر ﷺ مریض شد [مرضی که در آن فوت کرد] با پارچه‌ای رویش را پوشاند، وقتی که ناراحتیش بیشتر شد پارچه را از رویش کنار زد. و در آن حال گفت: لعنت خدا بر یهود و نصارا که قبور پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند، عائشه گفت: از آنچه آنان انجام دادند منع کرد، و اگر بیم آن که قبرش به مسجد تبدیل شود نبود، قبرش ظاهر کرده می‌شد.

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، إِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ»^(۳). «آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور پیامبران و صالحان شان را به مساجد تبدیل کردند، آگاه باشید قبور را به مساجد تبدیل نکنید، من شما را از آن نهی می‌کنم».

(۱) مسلم.

(۲) بخاری و مسلم.

(۳) مسلم.

این نهی تبدیل کردن قبور به مساجد یعنی نماز خواندن نزدیک قبور اگرچه روی آنها مساجد ساخته نشود را شامل می‌شود، زیرا هر جایی که به قصد ادای نماز باشد، آن مکان، مسجد است. همانطوریکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»^(۱). «زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است».

بنابراین اگر روی قبر، مسجدی بنا شد، حکم نماز خواندن در آن شدیدتر است.

بیشتر مردم به این منهیات توجهی نمی‌کنند و آنچه پیامبر ﷺ نهی کرده، مرتکب می‌شوند و به سبب آن به شرک اکبر مبتلا می‌شوند لذا بر قبور، مساجد، ضریح‌ها و اقامتگاه‌هایی ساخته و آنها را به محل‌های زیارتی تبدیل کرده‌اند، و انواع شرک‌های اکبر، مانند: ذبح برای نزدیکی به صاحبان قبور، خواستن نیازها از آنان، کمک طلبیدن و نذر کردن برای آنان و سایر کارهای دیگر را در آن اماکن انجام می‌دهند.

علامه ابن القیم رحمته می‌گوید: «هر کس امر و نهی رسول الله ﷺ و عمل صحابه را در مسئله‌ی قبور با آنچه عموم مردم در عصر حاضر^(۲) انجام می‌دهند، مقایسه کند. قطعاً عمل مردم را با سنت و عمل صحابه مخالف و متضاد می‌یابد به گونه‌ای که هیچ شباهت و نقطه‌ی مشترکی با هم ندارند.

پیامبر ﷺ از ادای نماز بر روی قبور نهی کرده، ولی اینها کنار قبور نماز می‌خوانند. همچنین پیامبر ﷺ نهی کرده است که قبور به مساجد تبدیل شود،

(۱) بخاری و مسلم.

(۲) یعنی در زمانی که او (رحمه الله) زندگی می‌کرده است در حالی که الان این کارها بیشتر رواج پیدا کرده است.

ولی اینها روی قبور مساجد می سازند و آنها را زیارتگاه می نامند، و به این صورت آن را به خانه های خدا تشبیه می کنند.

همچنین پیامبر ﷺ نهی کرده که روی قبور چراغ روشن شود، ولی اینها روی قبور شمع و چراغ روشن می کنند. پیامبر ﷺ نهی کرده است که روی قبور مراسمی همچون عید برپا شود، ولی اینها قبور را به محل اعیاد و انجام عبادات تبدیل کرده اند، و همچنانکه در اعیادشان تجمع می کنند، آنجا هم تجمع کرده و حتی بیشتر و باشکوهتر.

پیامبر ﷺ امر کرده که قبور نباید بیش از کوهان شتر بلند کرده شوند، پیامبر ﷺ چنانکه امام مسلم در صحیحش از ابی هیاج اسدی آورده که می گوید: علی ابن ابی طالب به من گفت: «أَلَا أُبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ أَنْ لَا تَدَعَّ تِمْنًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ». «آیا تو را برای انجام کاری نفرستم که پیامبر ﷺ مرا فرستاد، که هیچ مجسمه ای را نگذاری مگر آنکه از بین ببری، و هیچ قبر بلند شده ای را نگذاری مگر آنکه با خاک یکسان کنی».

و امام مسلم در صحیحش آورده که ثمامه ابن شُفَى گفت: «كُنَّا مَعَ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ بِأَرْضِ الرُّومِ بِرُدَسَ، فَتَوَفَّي صَاحِبٌ لَنَا، فَأَمَرَ فَضَالَةُ بْنُ عُبَيْدٍ بِقَبْرِهِ فَسَوَّى، ثُمَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَأْمُرُ بِتَسْوِيَّتِهَا»^(۱). «با فضاله ابن عبید در سرزمین «روم بردوس» بودیم که یکی از همراهان مان فوت کرد، فضاله دستور داد که او را دفن کنند و قبرش را با خاک یکسان کنند، سپس گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که دستور می داد قبور را با خاک یکسان

(۱) یعنی بلند نکردن آن.

شوند». در حالی که بیشتر مردم با تمام توانشان با این دو حدیث مخالفت می‌کنند و قبور را مانند خانه از زمین بلند می‌کنند، و بر آن قبه می‌سازند.

در ادامه علامه ابن القیم می‌گوید: «بین که بین امر و نهی و هدف پیامبر ﷺ در مسئله‌ی قبور با عملکرد فعلی مردم چه فرق بزرگی وجود دارد، و شکی نیست که مفسد این کارها به حدی زیاد است که کسی توانایی ذکر همه‌ی آنها را ندارد». علامه ابن القیم در ادامه بسیاری از این مفسد را یادآور شده تا جایی که می‌گوید: «آنچه پیامبر ﷺ درباره‌ی زیارت قبور مشروع کرده یادآوری روز آخرت و دعای خیر، طلب رحمت و استغفار برای مرده است، در این صورت زیارت‌کننده هم به خود و هم به مرده احسان کرده است، ولی این مشرکین حقیقت را تغییر داده، دین را عوض کرده و هدفشان از زیارت شریک قرار دادن میت با خدا، کمک خواستن از او، واسطه قراردادنش، و طلب نزول برکات، و برآورده کردن سایر نیازها می‌دانند، و به این ترتیب هم به خود و هم به مرده گناه می‌رساند و از خیر و حسناتی که خداوند مشروع کرده همچون دعا، طلب رحمت و استغفار برای میت و غیره، محروم می‌شوند»^(۱).

با این توضیحات روشن شد که پیش‌کش کردن نذور و قربانی‌ها برای اماکن زیارتی شرک اکبر است، که در اثر مخالفت با سنت پیامبر ﷺ در خصوص قبرها بوجود آمده است، این در حالی است که واجب است قبرها به روش صحیح درست شود و دستورات شریعت در آنها رعایت گردد، مانند درست نکردن قبه و مسجد بر روی قبرها. چون همینکه روی قبور، قبه بنا شود و در اطراف آن مساجد و محلهای زیارتی ساخته شود، افراد جاهل گمان می‌کنند کسانی که در این قبور دفن شده‌اند، نفع و ضرر می‌رسانند به فریاد

(۱) إغاثة الھفان (۱/۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷).

صداکنندگان خود می‌رسند و نیازهای پناه‌برندگان را برآورده می‌کنند، به همین خاطر است که ندور و قربانی را پیش کش آنها می‌کنند تا اینکه به بت‌هایی تبدیل شده و به عنوان غیرخدا عبادت می‌گردند.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ»^(۱). «پروردگارا! قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود». پیامبر ﷺ این دعا را به این دلیل کرده که این بدعت‌ها در آینده، در قبر غیر او ﷺ رواج پیدا خواهد کرد، این بدعت‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی رواج یافت، اما خداوند به برکت دعای پیامبر ﷺ قبر او را از این بدعت‌ها محفوظ نگه داشت، گرچه در مسجدش [مسجد نبوی] بعضی از اعمال مخالف شرع بوسیله‌ی بعضی از انسان‌های جاهل و خرافی انجام می‌شود، اما امکان دسترسی به قبر او برایشان وجود ندارد. چون قبر پیامبر ﷺ در خانه اش است و در مسجد قرار ندارد و بوسیله‌ی دیوارهایی احاطه شده است، چنانکه علامه ابن‌القیم رحمته در [نونه‌ی] اشعارش می‌گوید:

فاستجاب رب العالمین دعاءه = وأحاطه بثلاثة الجدران

«رب العالمین دعایش را اجابت کرد و قبرش را بوسیله‌ی سه دیوار احاطه

کرد».

حکم تعظیم تماثیل و نصب‌های یادبود

تماثیل: جمع تمثال است و آن مجسمه‌ای است به شکل انسان یا حیوان یا سایر جانداران است، و نصب در اصل نشانه و سنگ‌هایی است به شکل فرمانده و شخص مورد احترامی که مشرکین برای زنده نگه‌داشتن یاد آنها حیوانات خود را نزد آنها ذبح می‌کردند.

(۱) مالک و احمد.

پیامبر اسلام ﷺ عکس موجودات زنده و جانداران بویژه عکس انسان‌های دارای مناصب و مقام، مخصوصاً تصویر مانند: علماء، فرمانروایان، پارسایان، فرماندهان لشکر و رؤسا نهی کرده است، فرقی ندارد که این عکس‌ها از طریق رسم عکس بر روی پارچه، کاغذ، دیوار یا لباس باشد، یا به وسیله‌ی وسایل نوری معروف در این زمان یا از طریق تراشیدن مجسمه‌ها به شکل بت. پیامبر ﷺ از آویزان کردن تصاویر بر دیوار و مانند آنها و از نصب مجسمه‌های یادبود نهی کرده، چون این کارها مقدمات رسیدن به شرک است، اولین شرکی که در زمین به وجود آمد بوسیله‌ی عکس‌ها و مجسمه‌ها بوده است. در میان قوم نوح علیهم‌السلام مردان نیکوکاری بودند که پس از مرگشان مردم، اندوهگین و عزادار شدند، لذا شیطان به آنان الهام کرد که در محلهای اقامتشان مجسمه‌هایی نصب و به نامشان نامگذاری کنند آنان این کار را کردند، در ابتدا آنها را عبادت نمی‌کردند، اما همین که آن نسل از بین رفت و علم و آگاهی به فراموشی سپرده شد، مورد عبادت قرار گرفتند^(۱). به همین خاطر، خداوند نوح علیهم‌السلام را مبعوث کرد تا از شرکی که به سبب این تصاویر و مجسمه‌ها بوجود آمده بود نهی کند. ولی قومش از او سرپیچی کردند و بر عبادت تصاویر و مجسمه‌هایی که به بت تبدیل شده بود پافشاری کردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ إِلَهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعَاً وَلَا يَعُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳].

«و گفتند: از معبودهایتان دست بردارید، و از ود، سوعا، یعوث، یعوق و نسر دست بردارید.»

(۱) بخاری.

اینها اسامی مردان صالحی بودند که این مجسمه‌ها را به شکل و هیئت آنها ساخته بودند تا جهت احترام و بزرگداشت، یاد آنها را زنده نگه دارند.

بین سرانجام مسئله‌ی نصب مجسمه‌های یادبود به کجا کشید و چگونه به شرک و دشمنی با رسولش تبدیل شد. و بالاخره موجب شد که با طوفان هلاک شده و در نزد الله و رسولش منفور شوند. اینها همه بر خطرناک بودن پیامد عکس‌ها و مجسمه‌ها دلالت دارد. به همین دلیل پیامبر ﷺ تصویرگران را لعنت کرده، و خبر داده که آنان در قیامت از همه‌ی مردم عذابشان شدیدتر است، و دستور به نابود کردن تصاویر داده و فرموده: «ملائکه در آن خانه‌ای که تصویر باشد داخل نمی‌شود». همه‌ی این وعیدها بخاطر مفساد و خطرات زیادی است که بوسیله‌ی آن متوجه عقیده‌ی امت می‌شود. لذا اولین شرکی که در زمین بوجود آمده به سبب آویزان کردن مجسمه‌ها بوده، فرقی نمی‌کند چه این عکسها و مجسمه‌ها در مجالس نصب شوند، یا در میداين و پارکها، چون شرعاً حرام هستند و وسیله‌ای برای افتادن بدام شرک و فساد عقیده است. این در حالی است که کافران در این عصر و زمان این کارها را بدلیل نداشتن عقیده انجام می‌دهند. و مشابهت به کفار و مشارکت با آنها بر مسلمین حرام است تا عقیده‌ی آنان که منبع قدرت و سعادتشان است محفوظ بماند.

حکم مسخره کردن دین و اهانت به ارزش‌های آن

هر کس دین را به باد استهزا و مسخره بگیرد، مرتد و بطور کلی از اسلام خارج می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أِبَاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدَّ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ٦٥-٦٦].

«بگو: آیا الله، آیات و رسولش را مسخره می‌کنید؟ بگو: عذرخواهی نکنید شما پس از ایمان آوردن کافر شدید».

این آیه دلالت بر این دارد که به باد استهزا گرفتن خدا، رسول و آیات خدا، کفر است و استهزا گرفتن یکی از این موارد سه گانه، استهزا به تمام آنها است، منافقین، پیامبر ﷺ و اصحاب را مسخره می‌کردند لذا این آیه نازل شد؛ به همین دلیل مسخره کردن هر یک از این موارد لازم و ملزوم یکدیگرند، [اگر یکی از آنها مورد تمسخر قرار گیرد بقیه نیز مورد تمسخر قرار گرفته اند] این افراد توحید خداوند را بی‌ارزش کرده و با به فریاد خواستن مردگان شرک را با ارزش جلوه می‌دهند، وقتی کسی آنها را به توحید دعوت دهد و از شرک نهی کند، آن را کم ارزش و پوچ جلوه می‌دهند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾﴾

[الفرقان: ٤١].

«وقتی که تو را ببینند حتماً تو را به باد مسخره می‌گیرند و می‌گویند: آیا این کسی است که خدا او را رسول فرستاده است، اگر بر عبادت معبودهایمان صبور نبودیم نزدیک بود ما را از معبودهایمان دور کند».

سپس وقتی پیامبر آنان را از شرک بر حذر می‌داشت ایشان او را مسخره می‌کردند و هر گاه پیامبران به توحید دعوت می‌دادند، چون در وجودشان شرک ریشه دوانده بود از آنان عیب‌جویی کرده و آنان را کم عقل، گمراه و دیوانه توصیف می‌کردند، و نیز کسانی که در عقیده به مشرکین شباهت دارند، وقتی ببینند کسی به توحید دعوت می‌دهد بخاطر شرکی که در وجودشان هست، او را مسخره می‌کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«بعضی از مردم شریک‌هایی غیر از خدا برای او قرار می‌دهند و مانند خدا، آنان را دوست دارند».

هر کس مخلوقی را مانند خداوند دوست داشته باشد، مشرک است، و لازم است که بین دوستی به خاطر الله و دوستی با الله فرق قایل شویم. این افراد که قبور را همچون بت‌ها قرار داده و توحید و عبادت الله را مسخره می‌کنند! و غیر الله را شفیع و واسطه پنداشته و تعظیم می‌کنند، هر یک از آنها حاضر است سوگند غموس [سوگندی که فرد می‌داند دروغ است] بخورد، اما جرأت نمی‌کند به شیخش سوگند دروغ بخورد، بسیاری از مردم معتقدند که به کمک طلبیدن شیخ در کنار قبرش یا جای دیگر بهتر است از اینکه خدا را سحرگهان در مسجد به فریاد بطلبند، و کسی که از عقیده‌ی شرکی آنها برگشته و موحد شده است را مسخره می‌کنند، بسیاری از آنها مساجد را تخریب و زیارتگاه‌ها و بارگاه‌ها را آباد می‌کنند!!! آیا این اهانت به خدا، آیات و رسول او نیست. لذا بزرگداشت و تعظیم قبرها انسان را به شرک می‌رساند^(۱). متأسفانه این عقیده امروزه در میان بسیاری از قبوریه‌ها وجود دارد.

مسخره کردن دین دو نوع است:

۱- مسخره کردن صریح: مانند کسانی که آیه در شأن شان نازل شده که به قاریان قرآن می‌گفتند: همچون قاریان شکم‌گنده‌تر، دروغگوتر و ترسوتر هنگام روبروشدن در جنگ، ندیدیم. یا حرف‌های دیگری مثل اینها، بعضی از آنها می‌گویند: دین شما دین پنجمی است یا دین شما کهنه و فرسوده است، یا وقتی گروه امر به معروف و نهی از منکر

(۱) مجموع الفتاوی (۴۸/۱۵-۴۹).

را می‌بینند با تمسخر می‌گویند: دینداران آمدند، و شبیه این حرفها که به راحتی قابل شمارش نیست و بزرگتر از قول کسانی است که آیه درباره‌ی آنها نازل شده است.

۲- مسخره کردن غیر صریح: و آن دریایی است که ساحل ندارد. مانند مسخره کردن با حرکات چشم، زبان، لب، دست و غیره در زمان تلاوت قرآن یا عمل به سنت پیامبر ﷺ یا امر به معروف و نهی از منکر^(۱)، یا مانند سخن افرادی که می‌گویند: اسلام برای قرن بیستم کار آیی ندارد، فقط برای قرون وسطی سازگار است، و یا می‌گویند: اسلام به عقب برگشتن و عقب ماندگی است و مجازات‌هایی همچون حد و تعزیرات در اسلام، سخت‌دلی و وحشی‌گری است، و یا می‌گویند: اسلام به زن ظلم کرده چون طلاق و تعدد زوجات را مباح دانسته است. یا بگویند: حکم کردن به قوانین ساختگی و بشری برای مردم بهتر از حکم کردن به قوانین اسلام است. و به کسی که دعوت به توحید و نهی از عبادت قبور و ضرائح می‌کند می‌گویند: این شخص تندرو و سخت‌گیر است، یا می‌خواهد در میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند، یا می‌گویند: وهابی است یا مذهب پنجمی دارد و شبیه این اقوال که همه‌ی آنها دشنام به دین و مسلمانان و مسخره کردن عقیده‌ی صحیح است. «لا حول ولا قوة إلا بالله». یا کسی را که به یکی از سنت‌های پیامبر ﷺ پایبند است مسخره کنند و بگویند دین در ریش خلاصه نمی‌شود، [ریش را مسخره کنند] و شبیه سخنان زشت!^(۲)

(۱) مجموعة التوحيد النجدية، ص (۴۰۹).

(۲) در باره‌ی نواقض اسلام، یعنی اموری که باعث زایل شدن ایمان و خارج شدن شخص از

نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات، و مفسد این نظریه^(۱)

دو نظریه درباره‌ی حیات وجود دارد: نظریه‌ی مادی‌گرایی و نظریه‌ی صحیح که هر کدام آثاری به دنبال دارند:

۱- نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات

در این نظریه تفکر انسان در کسب لذات زودگذر محدود شده و عملش نیز در این چهارچوب بدون توجه به عواقب آن، محصور می‌شود. و برای آینده هیچ کاری نمی‌کند و چاره‌ای نمی‌اندیشد و توجه ندارد که الله زندگی دنیا را مزرعه‌ی آخرت قرار داده، و دنیا محل عمل و آخرت محل جزا و پاداش است و هر کس در دنیایش عمل صالح انجام دهد و ذخیره کند در هر دو دنیا سود می‌برد. و هر کس در دنیا عمل صالح انجام ندهد اخترش را تباه و نابود می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿حَسِيرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱].

«دنیا و آخرت را از دست داده است، و زیانکاری آشکار این است.»

اسلام می‌شود، به کتاب «مباحثی پیرامون نواقض اسلام» نوشته‌ی عبدالعزیز طریفی رجوع کنید. (این کتاب از سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده (www.aqeedeh.com) قابل دانلود است. [مُصحح])

(۱) برای شناخت بیشتر نظریه‌ی مادی‌گرایی به کتب ذیل در سایت کتابخانه عقیده (www.aqeedeh.com) رجوع کنید:

- ۱- مادی‌گرایی و فرآیند بی‌دینی، نوشته‌ی محمد بن شاکر الشریف.
- ۲- انسان بین مادیگری و اسلام، نوشته‌ی استاد محمد قطب. [مُصحح]

خداوند این دنیا را بیهوده نیافریده بلکه آن را برای حکمتی عظیم خلق کرده و می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [المك: ۲].
«خدایی که مرگ و زندگی را خلق کرده، تا شما را بیازماید که کدامیک عمل بهتری انجام می‌دهید».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الكهف: ۷].

«ما آنچه را که در زمین است. زینت زمین قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامیک عمل بهتری انجام می‌دهند».

خداوند این دنیا و نیازهای زودگذر و زینت‌های ظاهری مانند: اموال، اولاد، مقام، قدرت و سایر لذایذی را که فقط خدا اندازه‌ی آن را می‌داند، برای ما قرار داده است. اما اکثر مردم فقط به ظاهر و شگفتی‌های آن توجه دارند و مقید به همین هستند و به حقیقت و راز این نعمت‌ها فکر نمی‌کنند. و با مشغول کردن خود به کسب و جمع‌آوری دنیا و بهره‌گرفتن از آن از هدفی که عمل برای آخرت است دور شده‌اند، بلکه منکر حیاتی غیر از زندگی این دنیا هستند.

﴿وَقَالُوا إِنَّا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹].
«و گفتند: غیر از این دنیا، زندگی دیگری وجود ندارد و ما دوباره زنده نمی‌شویم».

و خداوند به کسانی که درباره‌ی حیات چنین طرز تفکری دارند وعده عذاب داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غٰفِلُونَ ﴿٧﴾ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾﴾
 [یونس: ۷-۸].

«به تحقیق کسانی که به دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا راضی شده اند و به آن دل بسته اند و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند».

و می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زینت‌های آن هستند [نتیجه‌ی] اعمالشان را در این دنیا می‌دهیم [آنچه برایشان تعیین شده است در دنیا به آنان می‌دهیم] و از آنان در دنیا کم نمی‌شود. آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش سزایی دیگر ندارند و آنچه در دنیا انجام داده‌اند از بین می‌رود و اعمال آنان باطل می‌شود».

این وعده شامل کسانی است که این تفکر را دارند، فرقی نمی‌کند از کسانی باشند که به قصد دنیا، اعمال دینی را انجام می‌دهند، مانند منافقین و ریاکاران با اعمال خود، یا کافرانی باشند که ایمان به زنده شدن و روز حساب ندارند، مانند مردم عصر جاهلیت، مذاهب فرسوده‌ی سرمایه‌داری، کمونیست و علمانیت [بی‌دینی و سکولاریسم] که ارزش زندگی را نمی‌دانند و حتی نظر آنها درباره‌ی حیات از نظر حیوانات بی‌ارزشر است، چون آنان در راه اهدافی که نه برایشان ابدی است و نه آنان برای اهدافشان ابدی هستند، عقول خود را از دست داده، توانایی خود را به کار برده و اوقات خود را ضایع

کرده‌اند و برای آینده‌ای که منتظر آنها است، هیچ کاری نمی‌کنند!!! و قطعاً به آن آینده [قیامت] خواهند رسید. در حالی که حیوانات بر خلاف اینها هدفی ندارند که به دنبال آن باشند و عقولی ندارند که با آن فکر کنند. به همین دلیل خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾﴾ [الفرقان: ٤٤].

«آیا گمان می‌کنی که اکثر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند. اینان نیستند مگر مانند حیوانات بلکه گمراهتر از آنانند.»

و خداوند طرفداران این نظریه را به جاهل توصیف کرده و می‌فرماید:

﴿وَعَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾﴾ [الروم: ٦-٧].

«و اما اکثر مردم نمی‌دانند، فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و آنان از آخرت غافل اند.»

آنان اگر چه در صنایع و اختراعات مهارت دارند، در واقع جاهلانی هستند که شایستگی این را ندارند به اهل علم توصیف شوند، چون علم آنها از ظاهر زندگی دنیا تجاوز نمی‌کند، و این علمی ناقص است که آنان مستحق این وصف با شرافت نیستند، چون علماء به کسانی اطلاق می‌شود که خداشناس و خدا ترس باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ٢٨].

«به تحقیق از میان بندگان خدا، فقط علماء از او می‌ترسند.»

و از جمله‌ی تفکرات مادی درباره دنیا داستان قارون و گنجینه‌هایی است که خدا به او عطا کرده بود:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [القصص: ۱۷۹].

«قارون با ظاهری آراسته و پر از زرق و برق به میان قومش رفت، کسانی که زندگی دنیا را می‌خواستند گفتند: ای کاش ما هم مثل آنچه که به قارون داده شده است دارایی داشتیم، او دارای ثروت فراوان است.»

آنان آرزوی ثروتی مانند او را داشتند و به او غبطه می‌خوردند و براساس تفکر مادی شان او را به صاحب ثروتی عظیم، وصف کردند. و این همانند وضعیت کنونی دولت‌های کافر است که مسلمانان ضعیف‌الایمان با تعجب به پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی شان نگاه می‌کنند و غبطه می‌خورند، بدون اینکه به کفر آنان و عاقبت بدی که در انتظارشان است توجه کنند. و این تفکر غلط آنان را وادار به تعظیم کافران و احترام آنان نموده و در اخلاق و عادات بد شان از آنان تقلید می‌کنند، لیکن از پیشرفت‌های علمی و نظامی آنان مانند: اختراعات، تکنیک و غیره تقلید نمی‌کنند.

۲- نظریه‌ی دوم درباره‌ی زندگی دنیا [نظریه‌ی صحیح]

این است که هر چه انسان در این دنیا از مال، قدرت و توانایی ظاهری دارد و سایلی است برای استفاده، تا به کمک آن خود را برای آخرت آماده کند، در حقیقت دنیا ذاتاً مدموم نیست، بلکه بدی و خوبی آن به فردی که از آن استفاده می‌کند بستگی دارد. دنیا پل و محل عبوری برای رسیدن به آخرت؛ و محل جمع‌آوری آذوقه برای رسیدن به بهشت است. به بهترین زندگی که بهشتیان به آن می‌رسند بخاطر اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اند، و در واقع دنیا محل اعمال صالح، همچون جهاد، نماز، روزه، انفاق در راه خدا و میدان مسابقه‌ی برای عمل خیر است. خداوند خطاب به بهشتیان می‌فرماید:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ [الحاقة: ۲۴].

«بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما، بخاطر آنچه در دنیا انجام داده اید».

رقی و تمائم

۱- رقی

رقی جمع رقیه، و آن جملات و کلماتی است که به قصد شفای بیماری‌هایی مانند: تب، صرع و غیره استفاده می‌شود و به آن عزائم نیز گفته می‌شود بر دو نوع است:

نوع اول: رقیه‌ای که خالی از کلمات شرکی باشد. به این صورت که آیاتی از قرآن بر مریض خوانده شود، یا برای رفع بیماری به اسماء و صفات خدا پناه برده شود، این نوع رقیه صحیح و جایز است. چون پیامبر ﷺ گاهی این کار را کرده و به آن امر فرموده است.

عوف ابن مالک می‌گوید: «ما در جاهلیت رقیه [دم] می‌کردیم، گفتیم: ای رسول خدا، نظرت در این باره چیست؟ فرمود: رقیه‌هایتان را برایم وصف کنید، اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد»^(۱).

سیوطی می‌گوید: علما درباره‌ی جایز بودن رقی با سه شرط اجماع کرده‌اند:

۱- از کلام خدا و اسماء و صفات او باشد.

۲- به زبان عربی و معنای آن واضح باشد.

۳- اعتقاد به اینکه رقیه به خودی خود موثر نیست، بلکه به تقدیر خدا موثر است^(۲).

(۱) مسلم.

(۲) فتح المجید ص (۱۳۵).

و کیفیت آن به این صورت است که: قرآن را بر مریض می خوانند و بر او فوت می کنند، یا قرآن را بر آب می خوانند و مریض آن را می نوشد، در حدیث ثابت بن قیس آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدًا تُرَابًا مِنْ بَطْحَانَ فَجَعَلَهُ فِي قَدَحٍ ثُمَّ نَفَثَ عَلَيْهِ بِمَاءٍ وَصَبَّهُ عَلَيْهِ»^(۱). «پیامبر ﷺ مقداری از خاک بطحان را در ظرفی ریخت و بر آن فوت کرد و آن را بر او پاشید».

نوع دوم: رقیه ای که در آن کلمات شرکی وجود دارد و در آن از غیر خدا طلب کمک و فریادرسی می شود و به غیر او پناه می برند، مانند: رقیه به وسیله ی اسماء جن، ملائکه، انبیاء و صالحین که این نوع جزو عبادت غیر خداست و شرک اکبر است.

یا به غیر زبان عربی، با جملاتی گنگ و غیر قابل فهم باشد، چون بیم آن می رود که کفر یا شرکی در آن باشد و کسی متوجه نشود، لذا ممنوع و ناجایز است.

۲- تمائم

جمع تمیمه و آن نوشته ایست که به گردن بچه جهت دفع چشم زخم آویزان می شود و گاهی اوقات بزرگسالان زن و مرد هم از آن استفاده می کنند. و دو نوع است:

نوع اول

آن که با آیات قرآن است، بدین صورت که آیاتی از قرآن و یا اسماء و صفات خدا روی کاغذی نوشته می شود و آن را برای طلب شفا به مریض می بندند، علما در این نوع اختلاف دارند. در این باره دو نظریه وجود دارد:

(۱) ابوداود.

نظریه اول: آن را مباح می‌داند، این نظریه از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایتی از احمد ابن حنبل، ابو جعفر الباقر و ظاهر آنچه از عائشه روایت شده نقل شده است. و اینها حدیث منع آویزان کردن تائم را حمل بر موردی می‌دانند که در آن کلمات شرکی باشد.

نظریه دوم: آن را ناجیز و ممنوع می‌داند، این نظریه از عبدالله ابن مسعود، ابن عباس، ظاهر قول حدیفه، عقبه‌ی ابن عامر، ابن عکیم، جماعتی از تابعین از جمله اصحاب ابن مسعود و احمد نقل شده است، و بنا به نقلی، بسیاری از اصحاب او آن را قبول کرده و متاخرین به آن فتوی داده‌اند، دلیل آنها^(۱) روایتی است از ابن مسعود رضی الله عنه که می‌گوید: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ الرُّقِيَ، وَالتَّمَائِمَ، وَالتَّوَلَةَ شِرْكَ»^(۲). «شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: رقی، و تائم و توله شرک است». توله به تعویذی گفته می‌شود که گمان می‌کنند با آن محبت زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن زیاد می‌شود. بنا به دلایل سه گانه‌ی زیر نظریه دوم صحیح‌تر و راجح‌تر است:

۱- عام است و دلیلی که عام را خاص کند، وجود ندارد.

۲- بنا به قاعده‌ی سد ذریعه - چون وسیله‌ایست برای آویزان کردن اشیاء غیر مباح -.

۳- کسی که آیه‌ای از قرآن را به خودش آویزان می‌کند در مواقع رفتن به حمام و قضای حاجت و مانند اینها به آن اهانت می‌شود!^(۳)

(۱) این یکی از ادله‌ی ایست که از آن بر عدم جواز تعویذ استدلال می‌شود «مترجم».

(۲) احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم.

(۳) فتح‌المجید.

نوع دوم از تمانم

آنچه غیر از قرآن بر اشخاص آویزان می‌شود مانند: محصره‌ها، تکه‌های استخوان، صدف، طناب، کفش و نعل، میخ، نام‌های شیاطین و جن و نوشته‌های جادویی، این نوع به طور یقین حرام است و از انواع شرک بشمار می‌رود چون به غیر الله و غیر اسماء و صفات او، توکل می‌شود. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ»^(۱). «هر کس چیزی را آویزان کند به آن سپرده می‌شود». لذا هر کس خود را به خدا بسپارد و به او پناه برد و در همه‌ی کارها به خدا توکل کند، الله هر کار ناممکنی را ممکن و هر سختی را برایش آسان می‌کند، و هر کس به مخلوقات خدا، تمانم، داروها و قبور اعتماد کند خداوند او را به چیزی که نمی‌تواند نیازش را برآورده کند و مالک نفع و ضرری نیست، می‌سپارد. و در این صورت عقیده‌اش نابود و رابطه‌اش با خدا قطع می‌شود و خداوند او را خوار و ذلیل می‌کند.

بر هر مسلمانی واجب است که از آنچه عقیده را فاسد، یا به آن خللی وارد می‌کند دوری کند. و فرد مسلمان نباید داروهایی را مصرف کند که استفاده از آنها حرام است. و برای علاج بیماری‌هایش نباید پیش افراد خرافی و جادوگر برود. چون آنان روح و عقیده‌اش را بیمار می‌کنند. و هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است.

بعضی از مردم این اشیاء را به خود، ماشین و حیوان، یا در خانه و یا مغازه آویزان می‌کنند. در حالی که هیچگونه ناراحتی جسمی ندارند، بلکه به بیماری خیالی ترس از چشم و حسد مبتلایند.

(۱) احمد و ترمذی.

منشأً همه‌ی اینها ضعف عقیده است، که بیماری حقیقی بوده و لازم است با شناخت توحید و عقیده‌ی صحیح علاج شود.

سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریادرسی از مخلوق

أ - سوگند

سوگند آن است که در آن نام فرد و یا چیز محترمی به طور خاص، برای تاکید حکمی ذکر شود. این در حالی است که تعظیم [مطلق] حق خدای متعال است. اجماع علمای اسلام بر این است که سوگند تنها به اسم و صفات خدا جایز است و بس، لذا سوگند به غیر خدا به هیچ وجه جایز نیست^(۱).

سوگند به غیر الله شرک است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ»^(۲). «هر کس به غیر الله سوگند یاد کند، کفر، یا شرک ورزیده است». و این شرک و کفر، از نوع اصغر است، مگر زمانی که سوگند یاد شده نزد سوگند یاد کننده تا حد عبادت او، تعظیم شود، در این حال شرک و کفر از نوع اکبر است. مانند: قبرپرستان این عصر و زمانه که از مردگان مورد تعظیم شان بیشتر می ترسند تا از خدا و عظمت او. بطوریکه اگر از یکی از آنها خواسته شود به ولی و شیخ مورد تعظیمش سوگند بخورد، تا راست بگوید، سوگند نمی خورد. و وقتی که از او خواسته شود سوگند به خدا یاد کند، اگر دروغ هم بگوید سوگند می خورد.

(۱) حاشیه ابن قاسم بر کتاب التوحید ص (۳۰۳).

(۲) احمد، ترمذی و حاکم.

لذا سوگند، تعظیم سوگند یاد شده است، و این تعظیم فقط لایق خدا است و لازم است فقط به سوگند به خدا ارزش داده شود - و از سوگند زیاد پرهیز شود - خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾ [القلم: ۱۰].

«و از هر بسیار سوگند خورنده‌ی پست اطاعت مکن.»

و می‌فرماید: ﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَنَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«سوگندهایتان را حفظ کنید.»

یعنی سوگند یاد نکنید مگر در وقت ضرورت و به راستی و نیکی سوگند یاد کنید. چون سوگند زیاد یا دروغ دلالت بر بی‌اهمیتی الله، نزد فرد و عدم تعظیم او دارد و این با توحید منافات دارد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». وجاء فيه: «وَرَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ بِضَاعَةً فَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِبَيْمِينِهِ وَلَا يَشْتَرِي إِلَّا بِبَيْمِينِهِ»^(۱). «سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت با آنان صحبت نمی‌کند و به آنان توجه نمی‌کند و برای آنان عذابی دردناک هست، یکی از آنها کسی است که خدا را کالای خود قرار داده، نمی‌خرد مگر با سوگند به خدا و نمی‌فروشد مگر با سوگند به خدا.»

لذا شدید کردن عذاب بر سوگند زیاد نشانه‌ی تحریم آن و بخاطر احترام به اسم خدای سبحان و تعظیم او است.

به دروغ به خدا سوگند خوردن «سوگند غموس»^(۲) نام دارد و حرام است،

(۱) طبرانی به سند صحیح روایت کرده است.

(۲) سوگندی است که صاحبش را در گناه، سپس در آتش غوطه‌ور می‌کند و این سوگند بر کاری که در گذشته انجام داده، یاد می‌شود، در حالی که فرد از دروغ بودن آن آگاهی دارد.

خداوند منافقین را به این وصف توصیف کرده که آنان در حالی که می‌دانند، به دروغ سوگند یاد می‌کنند.

خلاصه‌ای از آنچه که گفته شد:

۱- سوگند به غیر الله، مانند سوگند به امانت، کعبه، پیامبر ﷺ و غیره شرک و حرام است.

۲- عمداً سوگند دروغ به خدا خوردن «سوگند غموس» حرام است.

۳- بدون نیاز، زیاد سوگند خوردن هرچند راست باشد، حرام است، چون سبب سبک شمردن اسم خداوند است.

۴- در حالت ضرورت و نیاز اگر سوگند به خدا راست باشد، اشکالی ندارد.

ب - حکم توسل به مخلوق برای نزدیک شدن به الله^(۱)

توسل: نزدیک شدن به چیزی و رسیدن به آن است و وسیله: قربت و نزدیکی است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«و برای رسیدن به او [خدا] وسیله بجوید».

(۱) برای کسب معلومات بیشتر در مورد توسل مشروع و نامشروع به کتب ذیل در سایت کتابخانه عقیده (www.aqeedeh.com) رجوع کنید:

۱- واسطه بین حق و خلق، نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه.

۲- واسطه بین حق و خلق، نوشته‌ی فائز ابراهیم محمد.

۳- توسل جایز و غیر جایز، نوشته‌ی عبدالعزیز بن عبدالله الجهنی.

شبهات موجود درباره توسل نیز در سایت اسلام تکس (www.islamtxt.net) شرح داده شده است. [مُصحح]

یعنی: نزدیکی به خدای سبحان با طاعت و پیروی از آنچه مورد رضایت او است، باشد.

توسل دو نوع است:

نوع اول: توسل مشروع، و آن چند نوع است:

۱- توسل به خدا با اسماء و صفاتش. خداوند به آن دستور داده و می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای خداوند اسماء زیبایی هست، پس با این اسماء او را بخوانید و کسانی را که درباره‌ی اسماء او، از حق دور می شوند، به حال خود رها کنید. آنان بر آنچه انجام داده اند جزا داده می شوند.»

۲- توسل به خدا با ایمان و اعمال صالحی که توسل کننده انجام داده است.

خداوند درباره‌ی اهل ایمان می فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّفْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

«پروردگارا! ما ندای ندا دهنده‌ای را شنیدیم که به ایمان دعوت می کرد [می گفت]: [به پروردگارتان ایمان بیاورید پس ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش و کارهای بد ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران.»

و حدیث سه نفری که در غار بودند، و کوه ریزش کرد و درب غار را بست، و توانایی خارج شدن نداشتند پس با اعمال صالح خود به خدا متوسل شدند و خداوند درب غار را باز کرد تا از غار خارج شدند.^(۱)

۳- توسل به خدای بلند مرتبه با اقرار به وحدانیت او مانند توسل یونس عليه السلام:

(۱) مضمون حدیث متفق علیه است.

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷].

«یونس علیه السلام در تاریکی های [شکم نهنگ] فریاد بر آورد که هیچ معبود بر حقی غیر از تو نیست و تو پاک و منزهی».

۴- توسل به خدا با اظهار ضعف، نیاز و فقر به او، مانند [توسل] ایوب علیه السلام:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ أُنِي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۳].

«و ایوب را [یاد کن]، هنگامی که پروردگارش را ندا داد که بیماری و ناراحتی به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی».

۵- توسل به خدا با دعای صالحینی که زنده اند، همانطور که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی دچار خشکسالی شدند، از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که برای آنان دعا کند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از عموی او عباس رضی الله عنه خواستند که برایشان دعا کند^(۱).

۶- توسل به خدا با اعتراف به گناهان.

﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶].

«پروردگارا! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببخش».

نوع دوم: توسل غیر مشروع [ناجایز]

توسل به مردگان بوسیله‌ی سوال کردن و شفاعت از آنان، و توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ذات مخلوقات یا حق آنان که شرح هر کدام به ترتیب می آید، جایز نیست.

(۱) بخاری.

۱- طلب دعا از مردگان، حرام است: چون مردگان برخلاف زمانی که زنده بودند، توانایی دعا کردن را ندارند. طلب شفاعت از آنان نیز حرام است، چون عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان و کسانی که در حضور آن دو بودند، مانند اصحاب و پیروان نیکویشان، وقتی دچار خشکسالی می شدند از کسی طلب دعا برای باران می کردند که زنده بود، مانند عباس و یزید ابن اسود رضی الله عنهما و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از او درخواست دعا برای باران نمی کردند و به پیامبر متوسل نمی شدند و واسطه اش قرار نمی دادند و سر قبر او یا کسی دیگر نمی رفتند. بلکه به جای او از عباس و یزید که زنده بودند، طلب دعا می کردند. عمر رضی الله عنه گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا». «خدایا! تا پیامبرت زنده بود به او متوسل می شدیم تو بر ما باران می فرستادی، و الان به عموی پیامبرمان توسل می کنیم، پس برای ما باران بفرست». لذا آنان عموی پیامبر را به جای پیامبر قرار دادند چون مشروع نبود توسلی که به عباس و یزید می کردند، به او بکنند. در حالی که برای آنان ممکن بود - در صورت جایز بودن - نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و به او توسل کنند^(۱). بنابراین ترک این کار از طرف آنان دلیلی است بر عدم جواز توسل به مردگان نه با دعا و نه با شفاعت، پس اگر طلب دعا و شفاعت در زمان حیات و وفات او مثل هم بود به جای پیامبر از کسانی دیگر طلب دعا و شفاعت نمی کردند.

۲- توسل به جاه و مقام پیامبر یا دیگران حرام است و حدیثی که در این باره آمده: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ بِجَاهِي، فَإِنْ جَاهِي عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

(۱) مجموع الفتاوی (۳۱۸/۱).

«هرگاه از خدا [کمکی] خواستید، به جاه من توسل جوید چون جاه و مقام من نزد خدا بزرگ است». موضوع و دروغ است. چون این حدیث در هیچ کتابی از کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد اهل سنت وجود ندارد.

و هیچکدام از علمای معتبر حدیث آن را ذکر نکرده‌اند^(۱) و تا زمانی که با دلیلی صحیح ثابت نشود، حرام است. چون عبادات فقط با دلیل صریح و صحیح ثابت می‌شود.

۳- توسل به ذات مخلوقات حرام است چون: وقتی گفته شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِفُلَانٍ» اگر «ب» در «فُلَانٍ» به معنی قسم باشد سوگند یاد کردن به مخلوق برای خدا است که معنی جمله «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِفُلَانٍ» یعنی: خدایا تو را سوگند می‌دهم به فلان شخص که مثلاً این کار را برایم انجام دهی. بنابراین وقتی سوگند یاد کردن به مخلوق، برای مخلوق جایز نباشد - چون در حدیث آمده، شرک است - چگونه سوگند به مخلوق برای خالق جل جلاله جایز است؟! اما اگر «ب» در این جمله برای سببیت باشد^(۲) در این صورت خدای بلند مرتبه دعای به سبب مخلوق را شرط اجابت دعا قرار نداده و شرعاً این نوع دعا را مشروع قرار نداده است.

(۱) مجموع الفتاوی (۳۱۹/۱۰).

(۲) اگر به معنی سببیت باشد معنی جمله این است: خدایا به سبب فلان شخص از تو فلان کار را می‌خواهم.

۱- توسل به حق مخلوق حرام است چون:

اولاً: هیچ کس نمی‌تواند بر خداوند سبحان هیچگونه حقی را واجب کند. و فقط خدا است که از فضل خود به برخی از مخلوقات ارزش و برتری می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷].

«یاری دادن مومنین بر ما حق بوده».

و بندگان مطیع و فرمانبردار از فضل و نعمت خداوند، مستحق پاداش و جزا هستند این همانند حق مخلوق بر مخلوق نیست و حقی نیست که خداوند در برابر چیزی به او می‌دهد.

ثانیاً: این حقی است که خداوند از فضل خود بر بندگان عنایت می‌کند و مختص او است و هیچ ربطی به غیر الله ندارد. لذا اگر توسل به چیزی کند که مستحق آن نیست، توسل به امری خارجی [حق مخلوق] کرده که این حق هیچ ربطی به او ندارد و در نتیجه هیچ نفعی به او نمی‌رساند. اما روایت: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ» «به حق نیازمندان، از تو می‌خواهم»، ثابت و صحیح نیست چون اولاً در سند آن عطیه‌ی عوفی است و علمای حدیث بر ضعف او اجماع کرده‌اند، برخی از علمای حدیث گفته‌اند: حدیثی که به این صورت در سند آن فردی ضعیف باشد در مسایل مهم عقیدتی مورد قبول نیست. دوم این که در این حدیث توسل به شخص معینی نشده. و بطور عام توسل به حق سائلین است و حق سائلین اجابت دعای آنان است همانطور که خداوند وعده داده، حقی است که خود خداوند برای آنان منظور کرده است، و کسی آن را بر خدا واجب نکرده و این توسل، توسل به وعده‌ی خدا است نه توسل به حق مخلوقات.

ج - حکم استعانه و استغاثه از مخلوق:

استعانه: یاری خواستن، کمک خواستن، یاری جستن و یاری گفتن.

استغاثه: طلب فریادرسی و درخواست حل مشکلات.

استعانه و استغاثه از مخلوق دو نوع است:

۱- استعانه و استغاثه از مخلوق در حد توانایی آنان، جایز است، خداوند

می فرماید:

﴿وَنَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲].

«و بر نیکی و تقوی همکاری کنید».

و می فرماید: ﴿فَاسْتَعِذْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾

[القصص: ۱۵].

«پس کسی که از قوم او [موسی] بود [از موسی] خواست که او را علیه دشمنش

یاری دهد».

۲- استعانه و استغاثه از مخلوق در مواردی که فقط خدا توانایی انجام آن

را دارد، مانند طلب کمک از مردگان، طلب فریادرسی از کسانی که در قید

حیات اند، و طلب کمک از آنها در مواردی مانند: شفای بیمار، حل

مشکلات و گرفتاری‌ها، دفع بلا و ضرر که فقط در حیطة قدرت خداوند

است. این نوع حرام و شرک اکبر است.

در زمان پیامبر ﷺ منافقی مومنان را اذیت می کرد، برخی گفتند: برویم از

شر این منافق از پیامبر ﷺ استعانه کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي، إِنَّمَا

يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ»^(۱). «از من استغاثه نمی شود، فقط از الله استغاثه می شود».

(۱) طبرانی، ضعیف.

پیامبر ﷺ به کار بردن این لفظ را در حیات خود مکروه دانست هر چند از مواردی بود که در حیاتش بر انجام آن توانایی داشت، اما به خاطر حمایت از توحید، قطع وسیله شرک، ادب و تواضع نسبت به پروردگارش و هشدار به امت در خصوص مقدمات شرک در اقوال و افعال، از به کار بردن این لفظ نهی فرمودند، وقتی پیامبر ﷺ علیه السلام کاری در زندگی اش از آن نهی می کرد، چگونه بعد از فوتش که چنین توانایی ندارد از او استغاثه می شود. و از او کارهایی می خواهند که فقط خداوند بر انجام آن قادر است^(۱)؟! ... و وقتی استغاثه از پیامبر ﷺ جایز نباشد از غیر او، به طریق اولی ناروا و شرک است.

(۱) فتح المجید (۱۹۷-۱۹۶).

فصل سوم

عقیده‌ی صحیح در خصوص پیامبر ﷺ، اهل بیت و اصحابش

بخش اول: محبت و احترام پیامبر ﷺ و پرهیز از غلو و زیاده‌روی در مدح منزلت او.

بخش دوم: اطاعت پیامبر ﷺ و پیروی از او.

بخش سوم: مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ.

بخش چهارم: فضایل اهل بیت و رعایت حقوقشان، بدون افراط و تفریط.

بخش پنجم: فضایل اصحاب پیامبر، و عقیده‌ی صحیح در مورد آنها و دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد.

بخش ششم: حکم دشنام و ناسزاگویی به اصحاب و پیشوایان هدایت شده.

محبت و احترام پیامبر ﷺ بدون افراط و تفریط واجب است

۱- وجوب محبت و احترام به پیامبر ﷺ

محبت الله تعالى بزرگترین عبادت‌هاست. لذا بر بندگان واجب است که محبت الله را در دل داشته باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«و کسانی که ایمان آورده اند الله را بیشتر دوست دارند».

چون او پروردگاری است که از فضل خود تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی را به بندگان عناية کرده است.

پس بعد از محبت الله جل جلاله، محبت پیامبر ﷺ در مرتبه‌ی دوم قرار دارد، چون او کسی است که به سوی خدا دعوت داده و به وسیله‌ی او خداوند شناخته شده و شریعتش را ابلاغ و احکامش را بیان کرده است. لذا هر خیری که در دنیا و آخرت به مسلمانان می‌رسد حاصل زحمات پیامبر است. و هر کس از او اطاعت و پیروی نکند، وارد بهشت نمی‌شود، در حدیث آمده که: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ»^(۱). «سه خصلت در هر کس باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد. الله و رسولش برایش از هر کس و چیز دیگر محبوبتر باشد، و این که با فردی که دوستی می‌کند فقط به خاطر خدا باشد، و از بازگشت به کفر بعد از آنکه خداوند او را نجات داده، چنان تنفر داشته

(۱) بخاری و مسلم.

باشد که از افتادن به آتش تنفر دارد».

بنابراین محبت رسول الله تابع و لازمه‌ی محبت خدا است و در درجه‌ی پس از آن قرار دارد، پیامبر ﷺ درباره محبت مختص به خودش و تقدیم آن بر هر محبتی غیر از محبت خدا، فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالتَّائِبِ أَجْمَعِينَ»^(۱). «کسی از شما ایمان ندارد مگر اینکه مرا از فرزند، پدر و تمام مردم بیشتر دوست داشته باشد».

در روایات آمده که بر مومن واجب است رسول الله ﷺ را از خودش بیشتر دوست داشته باشد. عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ، وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الآنَ يَا عُمَرُ»^(۲). عبدالله بن هشام می‌گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ بودیم در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب ﷺ را گرفته بود. عمر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! شما نزد من از هر چیز دیگری جز خودم، محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواستی رسید). عمر ﷺ گفت: سوگند به خدا که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اکنون ای عمر» (به کمال رسیدی).

از این حدیث ثابت می‌شود که محبت رسول الله ﷺ واجب و مقدم بر هر

(۱) بخاری و مسلم.

(۲) بخاری.

محبتی غیر از محبت خدا است، و محبت رسول الله تابع و لازمه‌ی محبت خدا است، چون دوست داشتن رسول الله در راه خدا و برای خدا است. و با زیاد شدن محبت خدا در قلب مومن آن محبت زیاد و با کم شدن، کم می‌شود. هر کس خدا را دوست داشته باشد در راه خدا و به خاطر خدا دوستی می‌کند، و پیامبر ﷺ را از همه‌ی مخلوقات بیشتر دوست می‌دارد، او را انسانی با عظمت می‌داند، به او احترام می‌گذارد، از او پیروی می‌کند، قول او را بر قول هر کسی دیگر مقدم می‌دارد، سنت‌های او را با ارزش دانسته و به آن عمل می‌کند.

علامه ابن القیم رحمته الله می‌گوید: «هر محبت و احترامی برای بشر، در صورتی که تابع محبت و تعظیم خدا باشد، جایز است. مانند محبت و تعظیم پیامبر ﷺ که نشانه‌ی اوج محبت و تعظیم او است و امتش به خاطر خدا پیامبرش را دوست داشته و مورد احترام قرار می‌دهند و بزرگ می‌دانند، چون خدا او را بزرگ دانسته است. و این محبت بر اساس محبت به خدا است. و خداوند، محبت و هیبتی در پیامبر ﷺ قرار داده بود که در قلب اصحاب رضی الله عنهم هیچ کس دوست داشتنی‌تر، با عظمت‌تر و بزرگوارتر از پیامبر ﷺ وجود نداشته ^(۱). عمرو ابن عاص پس از مسلمان شدنش می‌گوید: هیچ کس منفورتر از پیامبر نزد من نبود، اما پس از این که مسلمان شدم، هیچ کس از پیامبر برایم دوست داشتنی‌تر و بزرگ‌تر نبود، او گوید: اگر از من بخواهید که او را برایتان وصف کنم،

(۱) برای درک عمیق‌تر محبت پیامبر گرامی ﷺ در قلب اصحابش، به کتاب محبت پیامبر در قلب یاران، نوشته‌ی احمد نصیب المحامید، که از سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده (www.aqeedeh.com) قابل دریافت است مراجعه کنید. [مُصحح]

نمی‌توانم. چون چشمانم از دیدن عظمت و بزرگواری او سیر نشده است^(۱).
 [عروه] ابن مسعود به قریش گفت: ای قوم! به خدا قسم! با گروهی به نزد کسری، قیصر و سایر ملوک رفته‌ام، هیچ پادشاهی را ندیدم که پیروانش مانند احترامی که اصحاب محمد به محمد (ﷺ) می‌گذارند، احترام بگذارند، به خدا قسم! به حدی برای او عظمت قائل بودند، که حتی یک لحظه از او غافل نمی‌ماندند. هیچ آب دهنی نمی‌انداخت مگر اینکه بر کف دست یکی از آنها می‌افتاد و آن را به سر و صورت خود می‌مالیدند، و هر گاه وضو می‌گرفت نزدیک بود به خاطر آب وضویش با هم درگیر شوند»^(۲).

۲- نهی از غلو و زیاده‌روی در مدح پیامبر ﷺ

غلو: یعنی تجاوز از حد. می‌گویند: «غلا، غلوا» وقتی که از حد تجاوز کند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱]. «در دینتان زیاده‌روی نکنید».

اطراء: مدح بدروغ و تجاوز از حد است، و منظور غلو در حق پیامبر ﷺ تجاوز از حد در بیان مقام و منزلت اوست. بطوریکه پیامبر ﷺ را از مرتبه عبودیت و رسالت بالاتر ببرند و برخی از خصوصیات الوهیت را به او بدهند و از او کمک و فریادرسی خواسته و به او سوگند بخورند.

منظور از اطراء این است که در مدح پیامبر زیاده‌روی شود، در حالی که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده و فرموده: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَظَرَتِ النَّصَارَى عِيسَى

(۱) بخاری و مسلم.

(۲) بخاری و مسلم.

ابْنِ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^(۱). «در مدح من از حد تجاوز نکنید، همان گونه که نصاری دربارهی عیسی علیه السلام غلو و زیاده‌روی کردند و بعضی از صفات الوهیت را به او دادند، بگویند: عبدالله و رسول او». و وقتی بعضی از اصحاب به او می‌گفتند: «تو سید مایی». می‌فرمود: «سید، خداوند تبارک و تعالی است». و وقتی که می‌گفتند: «تو از لحاظ نعمتی که الله به تو داده با فضل‌ترین و بزرگ‌ترین ما هستی»، فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ أَوْ بَعْضَ قَوْلِكُمْ وَلَا يَسْتَجْرِبَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»^(۲). «همین سخن یا قسمتی از آن را بگویند، و در سخنان تان زیاده‌روی نکنید، و شیطان شما را اجیر نکند». و وقتی مردم به او می‌گفتند: «ای رسول الله! ای بهترین ما! و پسر بهترین ما! سید ما و پسر سید ما!». می‌فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا بِقَوْلِكُمْ وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، مَا أَحَبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^(۳). «ای مردم! در سخنانتان زیاده‌روی نکنید، شیطان شما را فریب ندهد، که من محمد بندهی خدا و رسول او هستم، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقامی که خدا به من داده، ببرید».

پیامبر صلی الله علیه و آله دوست نداشته که او را با الفاظی مانند: «تو سید مایی»، «تو بهترین مایی»، «تو بزرگ‌ترین مایی»، «تو افضل مایی» مدح کنند، در حالی که او بطور مطلق افضل و بهترین خلق بود. اما پیامبر آنان را از به کار بردن این صفات نهی می‌کرد، تا غلو و زیاده‌روی احتمالی را بخاطر حمایت از توحید، از آنها دور کند و آنها را راهنمایی می‌کرد که او را با دو صفت از صفاتی که بالاترین

(۱) جلاء الأفهام ص (۱۲۰-۱۲۱).

(۲) ابو داود به سند صحیح.

(۳) احمد و نسائی.

مراتب عبودیت است وصف کنند، که در آن دو صفت هیچ غلو و خطری و خللی برای عقیده ندارد و آن دو صفت «عبدالله» و «رسول الله» است. پیامبر ﷺ دوست نداشت که او را از مقامی که خدا به او داده و برگزیده بالاتر ببرند. در حالی که بیشتر مردم با امر او ﷺ مخالفت کرده و طلب کمک و فریادرسی از او کرده و به او سوگند می‌خورند و از او چیزهایی می‌خواهند که باید فقط از خدا بخواهند.

مردم در مراسم مولود خوانی، قصاید و سرودهایی می‌خوانند که در آنها بین حق خدا و حق رسول هیچ فرقی قائل نمی‌شوند!!! علامه ابن قیم در نونیه‌ی اشعارش می‌گوید:

لله حق لا یكون لغيره ولعبده حق هما حقان
لا تجعلوا الحقین حقا واحدا من غیر تمیز ولا قربان

«الله حقی دارد که فقط لایق اوست، و بنده‌ی او [پیامبر] نیز حقی دارد و این حق متفاوت است. این دو حق را یکی نکنید که هیچ تفاوت و نزدیکی با هم نداشته باشد.»

۳- بیان منزلت و مقام او ﷺ

شرح و بیان منزلت پیامبر ﷺ به روش و شکلی که خداوند توصیف کرده، اشکالی ندارد، و یاد کردن پیامبر به منزلتی که خداوند به او داده ایرادی ندارد. مقام پیامبر ﷺ بسیار بلند و عالی است این مقام را خداوند به او داده است، او بنده و رسول خدا و بطور کلی برترین خلق است، او فرستاده‌ی خدا به سوی تمام جن و انس است، بزرگترین پیامبران و آخرین آنها است، هیچ پیامبری بعد از او نمی‌آید. خداوند سینه‌ی او را گشوده و نام و یاد او را بلند آوازه کرده است.

و ذلت و خواری را سزای کسی قرار داده که با اوامر او مخالفت کند، صاحب مقام محمودی است که خداوند درباره‌ی آن می‌فرماید:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹]. «تا پروردگارت تو را به مقامی محمود [شفاعت عظمی] برساند».

یعنی: مقامی که خداوند روز قیامت برای شفاعت مردم، برپا می‌کند تا پروردگار آنان را از ناراحتی میدان حشر روز قیامت نجات دهد، و آن مقام مخصوص پیامبر ﷺ است و سایر پیامبران این مقام را ندارند، او با تقواترین و خداترس‌ترین مردم بود، خداوند از بلند کردن صدا در حضور او نهی فرموده، و کسانی که صدایشان را نزد پیامبر پایین می‌آورند مدح کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۳﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۴﴾﴾ [الحجرات: ۲-۵].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن طور که با هم با صدای بلند صحبت می‌کنید با او صحبت نکنید، که اعمالتان در حالی که شما نمی‌دانید از بین می‌رود. به راستی آنانی که صدایشان را نزد رسول الله پایین می‌آورند کسانی هستند که خدا دل‌هایشان را برای تقوی خالص کرده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگی است، بی‌یقین آنانی که از آن طرف حجره‌ها [ی همسران] تو را صدا می‌زنند اکثر شان عقل ندارند، و اگر آنان صبر می‌کردند تا تو نزدشان می‌آمدی برای آنان بهتر بود، و خداوند بخشنده و مهربان است».

امام ابن کثیر رحمته می گوید: «خداوند در این آیات آداب معاشرت را به بندگان مومن خود یاد داده تا با احترام و بزرگداشت و ادب با پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کنند، لذا نباید در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله صدایشان را از صدایش بلندتر کنند، و از این که پیامبر را به نامش صدا کنند همانطور که مردم یکدیگر را صدا می زنند، نهی کرده است. لذا نباید بگویند: «ای محمد!»، بلکه او را باید به صفت رسالت و نبوت صدا بزنند، مانند: «یا رسول الله!»، «یا نبی الله!»، خداوند می فرماید:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ [النور: ۶۳].

«صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن همدیگر قرار ندهید».

و خداوند در تمام جاهایی که پیامبر را ندا می کند، او را ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ با «ای رسول! یا ای نبی!» صدا می زند.

خداوند و ملائکه بر او درود می فرستند و خداوند به بندگان دستور داده که درود و سلام بر او بفرستند، می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«به تحقیق خدا و ملائکه ای او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید».

و اما برای مدح پیامبر صلی الله علیه و آله وقت و کیفیت خاصی تعیین نشده مگر آنچه در نصوص صریح قرآن و سنت آمده.

لذا آنچه امروزه در مراسم مولودخوانی انجام می دهند و روزی را برای مدح او اختصاص می دهند و گمان می کنند آن روز، روز میلاد پیامبر است، بدعتی ناپسند و حرام است.

و از تعظیم پیامبر ﷺ است که سنت‌هایش را مهم و بزرگ بدانیم و معتقد باشیم عمل به آنها واجب است و از لحاظ اهمیت و عمل، در مکان دوم بعد از قرآن کریم قرار دارد، چون سنت نیز، وحی از طرف خداوند است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)﴾ [النجم: ۳-۴].

«و پیامبر ﷺ از خودش سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید جز این نیست که به او وحی شده است.»

بنابراین داشتن شک و تردید و کم دانستن منزلت سنت، حرام است و اظهار نظر درباره‌ی تصحیح یا تضعیف طرق حدیث و سندها و یا شرح معانی آن، بدون علم و تلاش فراوان جایز نیست.

در این زمان اعتراضات جاهلان به سنت رسول الله ﷺ گسترش یافته، به ویژه برخی از جوانان کم علم و تازه‌کاری که هنوز در مراحل اولیه‌ی آموزش هستند احادیث را بدون علم و مطالعه تضعیف و یا تصحیح کرده و درباره‌ی جرح و تعدیل راویان حدیث اظهار نظر می‌کنند!!! این خطر بزرگی است که جامعه را تهدید می‌کند، لذا بر آنان لازم است از خدا بترسند و در مسایل علمی فراتر از حد خودشان اظهار نظر نکنند.

اطاعت از پیامبر ﷺ و اقتداء به او واجب است

اطاعت پیامبر ﷺ در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» است، خداوند در آیات بسیاری به اطاعت از او دستور داده، و گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید.»
و دیگر آیاتی که به همین معناست. گاهی فقط به اطاعت رسول امر می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر کس از رسول اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است.»

﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: ۵۶].

«و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود.»

و گاهی به کسی که از فرمان او سرپیچی می‌کند وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]. «پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می‌کنند، که فتنه‌ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود.»

یعنی فتنه‌هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می‌پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات‌های

زودرس مبتلا می‌شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را می‌بخشد».

و اطاعت از او را هدایت و سرپیچی از او را گمراهی قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴].

«و اگر از او [پیامبر] اطاعت کنید هدایت می‌یابید».

و ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٍ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۵۰].

«پس اگر دعوت تو را اجابت نکردند، بدان که آنان از هوی و هوس خویش پیروی می‌کنند، و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که از هوی و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه از طرف الله هدایتی داشته باشد، به تحقیق که الله، ظالمان را هدایت نمی‌کند».

و خداوند سبحان فرموده که پیامبر الگویی نیکو برای امت خود است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به تحقیق رسول الله برای شما بهترین الگو است، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت داشته باشد و به کثرت خدا را یاد کند».

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: این آیه‌ی کریمه اصلی بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز

احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر ﷺ اقتدا کنند.

خداوند در چهل جای قرآن امر به اطاعت و پیروی از رسول الله را تکرار کرده است. بشر به شناخت و پیروی از آنچه پیامبر آورده از آب و غذا بیشتر نیازمند است. چون اگر آب و غذا در سترس نباشد فقط مرگ در انتظار ماست، ولی اگر از پیامبر پیروی نکنیم عذاب و بدبختی دائمی در انتظار ماست. رسول الله ﷺ دستور داده که در انجام عبادات به او اقتدا کنند و باید عبادات به همان صورت انجام شود که خود انجام داده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^(۱). «همانطوری که می‌بینید من نماز می‌خوانم نماز بخوانید». و می‌فرماید: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»^(۲). «مناسک حج تان را از من یاد بگیرید». و می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ»^(۳). «هر کس عملی انجام دهد که از دستورات [دین] ما نباشد، مردود است». و «مَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^(۴). «هر کس از سنت من روی گرداند، از [امت] من نیست». و دیگر نصوصی که به پیروی از او و نهی از مخالفت با دستوراتش دلالت دارد^(۵).

(۱) بخاری.

(۲) مسلم.

(۳) بخاری و مسلم.

(۴) بخاری و مسلم.

(۵) برای اطلاع بیشتر در مورد اهمیت سنت رسول اکرم ﷺ به کتب زیر در سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده مراجعه نمایید:

۱- جایگاه و منزلت سنت در اسلام، اثر شیخ محمد ناصر الدین آلبنی رحمته.

۲- نگاهی به اعتبار و جایگاه سنت، اثر شیخ عبدالغنی عبدالخالق رحمته.

مشروعیت درود و سلام بر پیامبر ﷺ

درود و سلام فرستادن بر پیامبر ﷺ از حقوقی است که خداوند بر امتش مشروع قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«به تحقیق خدا و ملائکه‌ی او بر پیامبر درود و سلام می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید به سلام اسلام.»
درباره‌ی معنی این آیه آمده که: «درود خداوند بر پیامبر ثنا و مدح او نزد ملائکه است [صلاه] درود ملائکه دعا، و درود آدمیان استغفار»^(۱).
خداوند سبحان در این آیه از منزلت بنده و پیامبرش در ملا‌اعلیٰ خبر می‌دهد که او نزد ملائکه‌ی مقربین مدح و ثنا می‌شود و ملائکه نیز بر او درود می‌فرستند. لذا خداوند به اهل دنیا امر فرموده که به او درود و سلام بفرستند تا درود و سلام بر او در دو عالم علوی و سفلی با هم جمع و درود و سلامی چند برابر بر او فرستاده شود.

و «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» یعنی سلام و تحیتی به سلام و تحیت اسلام بر او بفرستید. لذا هر گاه کسی خواست بر پیامبر ﷺ درود بفرستد، باید درود و

۳- سنت و جایگاه آن در شریعت اسلامی، اثر دکتر مصطفی سباعی رحمته.

۴- جایگاه رفیع سنت در دین اسلام، اثر دکتر عبدالباری حمیدی.

۵- بزرگداشت سنت، اثر شیخ عبدالقیوم سحیبانی. [مصحح]

(۱) بخاری از ابوالعالیة.

سلام را با هم بفرستد و تنها به «صلی الله علیه وسلم» یا «علیه السلام» اکتفا نکند، چون خدا به هر دوی آنها، با هم امر فرموده است.

درود بر پیامبر ﷺ در جاهایی که بر آن تاکید شده مشروع است، که این درود گاهی واجب و گاهی سنت موکده است.

ابن القیم رحمه الله در کتاب «جلاء الأفهام» چهل و یک جا را برای درود و سلام فرستادن ذکر کرده که مهمترین و مؤکدترین آنها در نماز، آخر تشهد است، و این را در ابتدای این چهل و یک مورد ذکر کرده است. مسلمانان بر مشروعیت صلوات بر پیامبر اتفاق نظر دارند، اما در وجوب آن در نماز، اختلاف دارند^(۱).

سپس ابن القیم بعضی دیگر از موارد درود را ذکر کرده که عبارتند از: اواخر قنوت، خطبه‌های جمعه، عید فطر و قربان، طلب باران، بعد از جواب دادن اذان، هنگام دعا، هنگام داخل و خارج شدن از مسجد، هنگام ذکر نام او ﷺ و غیره ... بعد از آن ابن القیم رحمه الله ثمرات حاصل از درود بر پیامبر ﷺ را در چهل مورد ذکر کرده است^(۲).

بعضی از این ثمرات عبارتند از: تمسک به امر خداوند سبحان، اگر درود فرستنده یک درود بفرستد خداوند بر او ده درود می‌فرستد، اگر دعاکننده قبل از دعا درود بفرستد، امید می‌رود دعایش اجابت شود، اگر کس بعد از درود از خداوند بخواهد که وسیله را نصیب پیامبر ﷺ کند، سبب می‌شود که در قیامت مورد شفاعت پیامبر ﷺ، درود و سلام بفرستد پیامبر نیز بر او درود و سلام می‌فرستد، لذا صورت و سلام خدا بر این پیامبر بزرگوار باد.

(۱) جلاء الأفهام (۲۲۲-۲۲۳).

(۲) جلاء الأفهام (۳۰۲).

فضایل اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدون افراط و تفریط^(۱)

اهل بیت کسانی از خاندان پیامبر ﷺ هستند که صدقه بر آنان حرام است و عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عقیل، عباس، بنو حارث بن عبدالمطلب، ازواج پیامبر ﷺ و دختران رسول الله. خداوند می فرماید:

﴿تَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾
[الأحزاب: ۳۳].

«به تحقیق خداوند می خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را آن طور که می سزاوارید، پاک نماید.»

۱- در مورد مفهوم اهل بیت، حقوق شرعی آنها و منزلت و الایشان در نزد اهل سنت، کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمده است. سخنرانی های علمی فراوانی نیز از علمای اهل سنت در این زمینه در سایت صدای اسلام (www.sadaislam.com) موجود است. کتاب‌های زیر از سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده قابل دریافت است:

- ۱- آل بیت و حقوق شرعی آنان، اثر شیخ صالح الدرویش.
- ۲- آل بیت، اثر شیخ عثمان الخمیس.
- ۳- اهل بیت رسول الله ﷺ و صحابه ایشان، اثر شیخ محمد عبدالرحمن قاسم.
- ۴- شیعه و اهل بیت، اثر شیخ احسان الهی ظهیر.
- ۵- فضایل اهل بیت و منزلت والای آنان از دیدگاه اهل سنت، اثر شیخ عبدالمحسن العباد.
- ۶- عطر یاسمین در بیان فضایل امهات المؤمنین.
- ۷- وحدت و شفقت بین صحابه و آل بیت علیهم السلام، اثر شیخ صالح الدرویش.
- ۸- احترام و تقدیر متبادل بین صحابه و اهل بیت.
- ۹- آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه، اثر دکتر طه دلیمی.
- ۱۰- مادران مؤمنان، اثر عبدالمنعم هاشمی.
- ۱۱- خاندان و یاران رسول خدا، اثر شیخ محمد بن عبد الرحمن بن قاسم. [مُصحح]

امام ابن کثیر رحمته الله می گوید: «آنچه بدون شک با تدبیر در قرآن فهمیده می شود این است که این آیه، زنان پیامبر صلوات الله علیهم را در بر می گیرد خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

چون سیاق کلام خدا خطاب به آنان است و بعد از این آیه می فرماید:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ [الأحزاب: ۳۴].

«ای زنان پیامبر! آیات خدا و سخنان حکمت آمیز [پیامبر] را که در منازل شما خوانده می شود، یاد کنید یعنی به آنچه خدای تبارک و تعالی [از کتاب و سنت بر پیامبرش] در خانه هایتان نازل فرموده، عمل کنید».

قتاده و دسته ای از علماء می گویند: «نعمتی را یاد کنید که خداوند شما [زنان پیامبر] را بر سایر مردم برتری داده است، و وحی فقط در خانه های شما [زنان پیامبر] نازل می شود، عائشه ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از همه به این نعمت شایسته تر است و رحمت فراگیر از همه بیشتر به او اختصاص دارد، چون فقط در بستر عائشه بر پیامبر صلوات الله علیهم وحی نازل شده است».

بعضی از علما در این باره گفته اند: «چون در میان زنان پیامبر عائشه تنها زن باکراهی بود که پیامبر با او ازدواج کرد، و هیچ فردی غیر از پیامبر صلوات الله علیهم با او همبستر نشده [یعنی عائشه غیر از پیامبر با کسی دیگر ازدواج نکرده بود] لذا خداوند مناسب دانست که این ویژگی مختص عائشه رضی الله عنها باشد و در این مرتبه و مقام بلند، منحصر بماند. بنابراین وقتی زنان پیامبر صلوات الله علیهم از اهل بیتش باشند خویشاوندانش به این نام شایسته و سزاوارترند»^(۱).

اهل سنت و جماعت، اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم را دوست دارند و به وصیت

(۱) تفسیر ابن کثیر.

پیامبر ﷺ که در غدیر خم [نام مکانی است] فرمود، عمل می‌کنند، پیامبر ﷺ فرمود: «أَدَّكَرَّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «درباره‌ی اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید». لذا اهل سنت آنان را دوست می‌دارند و به آنان احترام می‌گذارند، چون محبت پیامبر ﷺ و احترام به او ایجاب می‌کند که این عقیده را درباره‌ی آنها داشته باشیم. و این محبت به کسانی از اهل بیت اختصاص دارد که پیرو سنت رسول الله و بر دین اسلام پایدار باشند. همانطور که سلف صالح شان عباس، علی و پسرانشان بر این دین پایدار بودند، اما کسی که با سنت مخالفت کند و بر دین اسلام پایبند نباشد، اگر از اهل بیت هم باشد، نباید محبتش را در دل داشته باشیم. لذا موضع اهل سنت و جماعت در خصوص اهل بیت میانه و منصفانه است که دینداران و ثابت قدمان اهل بیت را دوست می‌دارند و از کسانی که با اهل سنت مخالفت می‌کنند و از دین منحرف شده اند، اگر از اهل بیت هم باشند، اعلان بیزاری می‌کنند، چون صرف اهل بیت بودن و خویشاوندی پیامبر ﷺ هیچ سودی به آنان نمی‌رساند، مگر اینکه بر راه راست و دین خدا پایبند باشند. از ابو هریره رضی الله عنه روایت است «وقتی آیه‌ی

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] ^(۱).

بر پیامبر ﷺ نازل شد، برخواست و گفت: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَّحْوَهَا - اسْتَرَوْا أَنْفُسَكُمْ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةَ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» ^(۲). «ای جماعت قریش! - یا کلمه‌ای شبیه آن - خودتان را

(۱) «و خویشاوندان نزدیکت را انداز کن!»

(۲) بخاری.

بخرید و نجات دهید که من نمی‌توانم در قیامت هیچ نفعی به شما برسانم، ای عباس پسر عبدالمطلب! نمی‌توانم هیچ نفعی به تو برسانم. ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چی می‌خواهی در اختیارت قرار می‌دهم، اما نمی‌توانم در قیامت نفعی به تو برسانم».

و در روایتی دیگر آمده: «مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِغْ بِهِ نَسْبَهُ»^(۱). «هر کس عملش او را عقب اندازد، نسبش او را جلو نخواهد انداخت».

اهل سنت و جماعت از کسانی که در محبت بعضی از اهل بیت غلو و زیاده‌روی می‌کنند و بر این باورند که معصومند، و نیز از نواصب که با اهل بیت واقعی دشمنی دارند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهند، و از مبتدعین و خرافه‌پرستانی که به اهل بیت توسل می‌کنند و آنان را معبودانی غیر از خدا می‌دانند، تبری جسته و اعلان بیزاری می‌کنند.

اهل سنت درباره‌ی اهل بیت و دیگران روشی میانه و راهی صحیح انتخاب کرده‌اند، راهی که از افراط و تفریط، ظلم و زیاده‌روی عاری است. اهل بیت واقعی نیز غلو و زیاده‌روی درباره‌ی خود را ناپسند دانسته و از کسانی که در حق آنان مبالغه می‌کنند، خود را بری می‌دانند، علی ابن ابی طالب علیه السلام کسانی را که در حق او غلو و زیاده‌روی کردند، با آتش سوزاند. ابن عباس رضی الله عنه کار علی رضی الله عنه را درباره‌ی کشتن آنان تأیید کرد، اما معتقد بود که کشتن با شمشیر، از سوزاندن بهتر است. علی رضی الله عنه خواست عبدالله ابن سبا سر دسته‌ی غالیان و مبالغه‌کنندگان را نزد او بیاورند تا او را بکشد. اما او با مخفی کردن خود از دست آنان فرار کرد.

(۱) مسلم.

فضایل اصحاب رسول الله ﷺ و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد^(۱)

منظور از صحابه چیست و باید چه اعتقادی در مورد آنها داشته باشیم؟ صحابه، جمع صحابی است و به کسی گفته می‌شود که «در حالت ایمان داری پیامبر را دیده و با ایمان وفات کرده باشد». واجب است معتقد باشیم که صحابه بهترین امت بوده چون در بهترین قرون زندگی کرده‌اند، و کسانی بودند که خداوند آنان را به همراهی و

(۱) در باره‌ی فضایل صحابه و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و حوادثی که بین آنها اتفاق افتاده است، کتاب‌های زیادی به زبان فارسی تالیف یا ترجمه شده است؛ از آن جمله:

۱) اصحاب کرام از زبان پیامبر محبوب اسلام، شیخ الإسلام ابن تیمیه. ۲) افتخار صحبت و همراهی رسول الله ﷺ، شیخ صالح الدرویش. ۳) العواصم من القواصم (فارسی)، قاضی ابوبکر ابن العربی. ۴) احادیثی در فضایل خلفای راشدین، احمد بن عباس بن علی. ۵) بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران، وزارت اوقاف کویت. ۶) خلفای راشدین و اصحاب ﷺ، شیخ الإسلام ابن تیمیه. ۷) دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب، شیخ محمد بن عبدالله الوهیبی. ۸) دیدگاه اهل سنت درباره مشاجرات و اختلافات میان صحابه کرام، شیخ ابوانس السید بن عبد المقصود. ۹) صحابه از دیدگاه قرآن و اهل بیت، شیخ عبدالله بن جوران الخضیر. ۱۰) مفهوم عدالت صحابه، استاد ابو عبدالله الذهبی. ۱۱) مقام صحابه ﷺ، مفتی محمد شفیع عثمانی. ۱۲) مقام صحابه و زندگی خلفای راشدین در یک نگاه، استاد عبدالرحیم محمودی. ۱۳) خلفای راشدین از خلافت تا شهادت، دکتر صلاح عبدالفتاح خالدی. ۱۴) حکایات صحابه یا حماسه سازان تاریخ، مولانا محمد زکریا کاندهلوی. ۱۵) نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام، شیخ عثمان الخمیس.

این کتاب‌ها به زبان فارسی در سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده (www.aqeedeh.com) موجود است. [مُصحح]

همنشینی پیامبر برگزید، به همراه او جهاد کردند، شریعت را از او آموختند و به نسل‌های بعدی رساندند، خداوند متعال در قرآن آنان را مدح و ستایش کرده و می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به بهترین شیوه از آنان پیروی کردند، خداوند از آنها راضی است و آنان هم از خدا راضی، و هم برای آنان باغ‌هایی که زیرشان نهرها جاری است، آماده کرده و تا ابد در آن می‌مانند و آن رستگاری بزرگ است.»

و می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ پیامبر خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران شدید و با هم شفقت و عطاوت دارند، آنان را می‌بینی که همواره در حال رکوع و سجودند. همیشه به دنبال فضل خدا و رضای او هستند، نشانه‌ی آنان اثر سجده‌هایی است که بر پیشانی‌شان قرار دارد. این مثال آنان در تورات است، و مثال‌شان در انجیل مانند گیاهی روئیده که شاخه کرده باشد و شاخه‌ها ساقه‌ی اصلی را محکم کرده و روی ساقه استوار و پابرجا شده باشد بطوریکه کشاورزان از آن تعجب کنند تا با

آن کافران را عصبانی کند، خداوند به آنانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده‌ی مغفرت و پاداش بزرگی داده است.»

و می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۸-۹].

«[این دارایی] برای فقراى مهاجرین است کسانی که از خانه و کاشانه‌ی خود رانده شده‌اند و بدنبال خشنودی و فضل الله هستند و خدا و رسول او را یاری می‌دهند، این گروه صادقان هستند. و کسانی که قبل از آمدن مهاجرین در خانه‌های خود بودند و ایمان آوردند، و کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و از آنچه که به مهاجرین داده می‌شود هیچ [حسادتی] به دل راه نمی‌دهند و آنان را بر خودشان ترجیح می‌دهند، هر چند خود شان به آن نیاز داشته باشند، و کسانی که از بخل و آزمندی نجات یافته‌اند، رستگارانند.»

خداوند سبحان در این آیات مهاجرین و انصار را ستوده و آنان را به سبقت گیرندگان به سوی خیرات توصیف کرده و خبر داده که از آنان راضی است و بهشت را برای آنان آماده کرده است، و آنان را به رحم و شفقت در میان خود و شدت با کافران و کثرت رکوع، سجود و اصلاح قلب وصف کرده است، با چهره‌هایشان که ایمان و طاعت آن را نورانی کرده، شناخته می‌شوند، و خداوند آنان را برای دوستی و همراهی با پیامبرش انتخاب کرده تا به وسیله‌ی آنان کینه و بغض را در دل دشمنان کافرشان قرار

دهد، همچنین مهاجرین را به ترک وطن و مال به خاطر خدا و یاری دین او و طلب فضل و رضوان او وصف کرده است. آنان تمام این اعمال را صادقانه و خالصانه انجام می دادند. و انصار را به این صفات وصف نموده که صاحب خانه‌ی هجرت و یاری دهنده‌ی مهاجران و دارای ایمان صادق اند. مهاجرین را بر خود ترجیح داده و آنان را در حقوق با خود مساوی قرار دادند. و بخیل و تنگدست نبودند و با داشتن چنین صفاتی به رستگاری رسیدند. اینها برخی از فضایل عموم اصحاب است، و اما فضایل ویژه‌ای نیز هست که برخی از اصحاب رضی الله عنہم را بر برخی بخاطر پیشی گرفتن در مسلمان شدن، جهاد و هجرتشان، برتری می دهد.

خلفای چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی بر همه‌ی اصحاب برتری دارند، سپس سایر ده نفری که مژده‌ی بهشت به آنان داده شده [عشره‌ی مبشره] که عبارتند از: طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید. و مهاجرین بر انصار برتری دارند، و اهل بدر و بیعت رضوان فضیلت خاصی دارند و کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شده و در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند بر کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند برتری دارند.

۲- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص جنگ‌ها و درگیری‌هایی که در بین اصحاب اتفاق افتاد:

سبب فتنه: یهودیان برای اسلام و مسلمانان توطئه چیدند، لذا شخص مکار و خبیثی را که با دروغ و حيله، تظاهر به اسلام کرد، برای این هدف به کار گرفتند. این شخص عبدالله بن سبأ، از یهودیان یمن بود که با حقد و کینه بر علیه عثمان بن عفان رضی الله عنہ سومین خلیفه از خلفای راشدین سمپاشی کرد، و بر

ضد او اتهاماتی را در بین مردم شایع نمود و افرادی کوتاه نظر و ضعیف‌الایمان و فتنه‌انگیز فریب او را خورده و گرد او جمع شدند و با توطئه‌ی خود خلیفه‌ی راشد عثمان رضی الله عنه را مظلومانه به شهادت رساندند، به دنبال قتل عثمان رضی الله عنه اختلاف بین مسلمین بوجود آمد به این ترتیب فتنه به تحریک یک نفر یهودی و پیروانش شعله‌ور شد و جنگ بین اصحاب که ناشی از اجتهاد آنان بود، اتفاق افتاد.

ابن ابی العز حنفی شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید:

«اصل رفض را منافقی زندیق بوجود آورد، علما گفته‌اند: هدف او از بین بردن اسلام و عیب‌جویی از پیامبر صلی الله علیه و آله بود. عبدالله بن سبأ با تظاهر به اسلام خواست اسلام را با مکر و حیل‌ه‌ی خود به نابودی بکشاند. همان کاری که بولس در دین نصاری کرد. او به ظاهر عبادت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، تا اینکه با قتل عثمان نقشه‌ی خبیث خود را عملی کرد. پس از آن به کوفه رفت و درباره‌ی علی و مقام او غلو و افراط کرد، او برای پیاده کردن نقشه‌هایش در ظاهر علی را یاری می‌کرد، این خبر به علی رضی الله عنه رسید، دستور داد که او را بکشند، اما او به قرقیس گریخت». داستان این یهودی در کتاب‌های تاریخ معروف است.

شیخ الاسلام رحمته الله می‌گوید: «همین که عثمان رضی الله عنه کشته شد، دلها پراکنده و مشکلات بزرگتر شدند، انسان‌های شروری وارد جامعه شدند، بزرگان و نیکوکاران ضعیف و عاجز شدند، آنانی که توانایی فتنه نداشتند دست به فتنه‌انگیزی زدند، و کسانی که دوستدار خیر و صلاح بودند توانایی انجام آن را پیدا نکردند.

بالاخره مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند، او در آن هنگام لایق‌ترین مردم به خلافت و از همه برتر بود، اما قلوب متفرق شده و آتش فتنه شعله‌ور شد. در نتیجه وحدت کلمه از بین رفته و نظم جامعه‌ی اسلامی از هم پاشید، خلیفه و بزرگان امت نتوانستند خیر و صلاحی را که در نظر داشتند، در جامعه برقرار کنند، گروه‌هایی از جامعه دچار تفرقه و فتنه شدند، و بالاخره آنچه که نباید روی دهد...! روی داد»^(۱).

در ادامه شیخ با معذور دانستن اصحابی که در جنگ علی و معاویه رضی الله عنهما شرکت کردند می‌گوید:

«معاویه در هنگام جنگ با علی نه ادعای خلافت را کرد و نه با او بیعتی صورت گرفته بود. جنگ او به خاطر این نبود که او خودش را خلیفه و یا مستحق خلافت می‌دانست، چون بر این واقعیت اقرار داشت، و هر کسی از معاویه سوال می‌کرد به این واقعیت اعتراف می‌کرد. معاویه و یارانش نمی‌خواستند با علی و یارانش بجنگند و بر او غالب شوند، بلکه علی علیه السلام واجب می‌دانست که معاویه و یارانش از او اطاعت و با او بیعت کنند؛ چون داشتن بیشتر از یک خلیفه برای مسلمانان ممکن نبود. این در حالی بود که آنان از اطاعت او دست کشیده و از این واجب سرپیچی کرده و مسلح و قدرتمند بودند، لذا لازم دانست که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا کنند و با اطاعت از خلیفه با دیگر مسلمانان متحد شوند. معاویه و کسانی که با او بودند می‌گفتند: اطاعت خلیفه بر ما واجب نیست و نباید بخاطر اطاعت نکردن از خلیفه کشته شویم و اگر کشته شویم مظلوم هستیم، می‌گفتند: عثمان به اتفاق مسلمین مظلوم کشته شد، و قاتلان او در لشکر علی هستند،

(۱) مجموع الفتاوی (۳۰۴/۲۵-۳۰۵).

بلکه اکثریت آن را تشکیل می‌دهند، و دارای قدرت و سلاح هستند، لذا اگر ما را مجبور به بیعت کنند به ما ظلم و دشمنی کرده‌اند و علی توانایی تحویل دادن آنان را ندارد، همان طور که توانایی نداشت آنان را از عثمان دور کند. لذا بر ما واجب است که با خلیفه‌ای بیعت کنیم که با ما به عدالت و انصاف رفتار کند»^(۱).

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی اختلافاتی که بین اصحاب روی داده و در جریان آن جنگ‌هایی بین صحابه برپا شده، در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱- اهل سنت از قضاوت و داوری در اختلافاتی که در بین صحابه بوجود آمده خودداری و از جر و بحث در این باره پرهیز می‌کنند، چون سکوت در خصوص این اتفاقات بهترین راه سالم ماندن است. و می‌گویند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما سبقت گرفتند بیامرز، و در دل‌های ما کینه‌ی کسانی را که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی».

۲- پاسخ به آثاری که درباره‌ی گناهان آنان نقل شده و این به چند دلیل است:

أ- در میان این آثار دروغ‌هایی است که دشمنان به آنان نسبت داده‌اند تا شخصیت آنان را لکه دار کنند.

ب- در برخی از این آثار جملاتی زیاد و کم شده و با وارد کردن دروغ، ظاهر صحیح روایات از بین رفته است و این آثار تحریف شده به

(۱) مجموع الفتاوی (۷۳-۷۲/۳۵).

علت کم اهمیت بودن مورد توجه قرار نمی گیرند.

ج- آنچه از این آثار به اثبات رسیده است - که البته کم هستند - اصحاب در آن موارد معذورند چون با توجه به مجتهد بودنشان، یا به حق رسیده‌اند یا نرسیده و به خطا رفته‌اند. آن هم از موارد اجتهادی است که اگر اجتهاد مجتهد حق باشد دو اجر دارد و اگر خطا شود یک اجر دارد، و خطایشان نیز بخشوده شده است. چون پیامبر ﷺ فرموده: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»^(۱). «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد».

د- آنان بشر بوده‌اند و بشر از خطا مصون نیست و از گناه نیز معصوم نبوده‌اند، اما در مقابل، گناهی که ممکن است از آنان سر زده باشد، مکفرات زیادی داشته‌اند که بوسیله‌ی آن گناهانشان از بین می‌رود، بعضی از مکفرات عبارتند از:

(۱) گناهکار از گناهش توبه کرده باشد و توبه، گناهان را - هر گناهی که باشد - از بین می‌برد. ادله‌ی زیادی در این باره آمد است.

(۲) اصحاب رضی الله عنهم، سوابق و فضایلی دارند که موجب مغفرت گناهانشان - در صورت ارتکاب گناه - می‌شود:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]. «به تحقیق نیکی‌ها گناهان را از بین می‌برند».

(۱) بخاری و مسلم از عمرو بن عاص رضی الله عنه.

(۳) حسنات و کارهای خوب اصحاب چند برابر می شود و هیچ کس در فضل و برتری با آنان برابر نیست. و از فرموده‌ی پیامبر ﷺ ثابت است که آنان بهترین مردمند و ارزش هر مشت صدقه‌ی آنان برابر است با اندازه کوه احد طلایی که دیگران می دهند بلکه بیش از آن^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می گوید: «اهل سنت و جماعت و امامان دین معتقد به عصمت هیچ کدام از صحابه و اهل بیت پیامبر و سابقین و غیره نیستند، بلکه وقوع گناه از همه امکان پذیر است، خداوند بلند مرتبه با توبه گناهان آنان را بخشیده و درجات آنان زیاد می کند، و با حسنات و سایر اسبابی که محو کننده‌ی سیئات است آنان را مورد عفو خود قرار می دهد. خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الزمر: ۳۳-۳۵].

«و کسی که صدق [قرآن] را آورد و آن را تصدیق کرد آنان پرهیزگارانند، برایشان هست آنچه بخواهند نزد پروردگارشان، این پاداش نیکوکاران است، تا اینکه خداوند اعمال بد آنان را بپوشاند و پاداش آنان را بهتر از کاری که انجام می دهند بدهد».

و می فرماید:

﴿إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي ۖ إِنَِّّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۵﴾﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ

(۱) متفق علیه.

أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَرُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقِ
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾ [الأحقاف: ١٥-١٦].

«تا به سن جوانی و چهل سالگی می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا یاد بده که شکر نعمتی را بکنم که تو به من و والدینم دادی. و عمل صالحی انجام دهم که مورد رضایت تو باشد، و فرزندان و نسلم را اصلاح کن، من به سوی تو برگشتم و من از مسلمانان هستم، آنان کسانی هستند که کارهای نیکویشان را از آنان قبول می‌کنیم و از گناهان آنان می‌گذریم و آنان از بهشتیانند»^(۱).

دشمنان خدا از اتفاقاتی که بین صحابه در هنگام فتنه، مانند اختلاف و جنگ روی داده برای صدمه زدن و از بین بردن کرامت آنان استفاده کرده‌اند، متأسفانه برخی از نویسندگان معاصر آنها را در این نقشه‌ی خبیث تایید کرده و بدون شناخت، برخی را مدح و گروهی را ملامت کرده و خود را بین اصحاب رسول الله ﷺ داور قرار داده‌اند، و بدون دلیل بعضی را بر حق و بعضی را خطاکار دانسته‌اند. بلکه فراتر از این، از روی جهالت و پیروی از هوی آنچه را که مغرضین و کینه‌توزان خاورشناس و پیروانشان درباره‌ی اصحاب می‌گویند تکرار کرده و طبق آن حکم صادر می‌کنند تا بتوانند برخی از مسلمانان بی‌خبر را به شک و شبهه اندازند، این نویسندگان غافل از این هستند که مخالفان صحابه کسانی هستند که فرهنگ و تمدنشان بوسیله‌ی امت اسلامی و به خصوص صحابه و سلف صالح از بین رفته است، لذا آنان از این طریق می‌خواهند اسلام را زیر سوال ببرند و وحدت مسلمانان را از هم پاشند و تخم کینه و بغض را در دل مسلمانان ساده‌نساب به سلف صالحشان بکارند، و از اقتدا به سلف و این آیه مردم را محروم کنند:

(۱) مجموع (۶۹/۱۵).

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«آنانی که پس از اینها می آیند می گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرز. و در دل های ما هیچ کینه ای از کسانی که ایمان آورده اند، قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی.»

دشنام و ناسزاگویی صحابه حرام است^(۱)

نهی از دشنام و ناسزاگویی صحابه:

از اصول دین مسلمانان این است که قلب و زبانشان نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ سالم باشد، خداوند مؤمنان را به این صفت توصیف کرده و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«و کسانی که بعد از آنان [مهاجرین و انصار] آمدند می گویند: پروردگارا! گناهان ما و برادران ما را ببخش، کسانی که با ایمان شان از ما پیشی گرفتند، و در قلب های ما نسبت به کسانی که ایمان آوردند کینه قرار مده، پروردگارا! تو رؤوف و رحیمی.»

(۱) در این مورد امام سیوطی کتاب خوب و مفیدی بنام «إقام الحجر لمن زكى سب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما» نوشته اند که ترجمه ی فارسی آن بنام «دفاع از شیخین رضي الله عنهما (دفاع مقدس)» در سایت کتابخانه الکترونیکی عقیده موجود است. [مصحح]

اهل سنت به دستورات رسول الله ﷺ جامه‌ی عمل پوشانده و سفارشات او را درباره‌ی اصحابشان رعایت می‌کنند. یکی از آن سفارشات حدیث زیر است که فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^(۱). «اصحابم را دشنام ندهید! قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر هر یک از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا صدقه بدهد، به اندازه‌ی یک یا نصف مشت صدقه‌ی آنان نمی‌رسد».

اهل سنت از خوارج و کسانی که اصحاب رسول الله را دشنام داده و بغض آنان را در دل دارند، و فضایل‌شان را انکار می‌کنند و اکثرشان را کافر می‌دانند بری و بیزارند.

اهل سنت معتقدند که اصحاب رسول الله ﷺ بهترین امت می‌باشند، و فضایلی را که در قرآن یا سنت صحیح برای صحابه ذکر شده، باور دارند. همانطور که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي»^(۲). «بهترین شما [مسلمانان] کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند».

وقتی پیامبر ﷺ افتراق امت به هفتاد و سه فرقه را ذکر کرد و فرمود همه در آتش هستند، مگر یک گروه، اصحاب درباره‌ی آن گروه سوال کردند، فرمود: «مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»^(۳). «آنان کسانی هستند که بر روشی که من و اصحابم امروز هستیم باشند».

ابو زرعه که بزرگترین استاد امام مسلم است، می‌گوید: «هر که را دیدی که از صحابه‌ای عیب‌جویی می‌کند بدان که زندیق است، زیرا قرآن، رسول و

(۱) متفق علیه.

(۲) متفق علیه.

(۳) امام احمد و طبرانی و سایر ائمه.

آنچه که رسول آورده حق است و اصحاب بودند که اینها را به ما رساندند، لذا هر کس از شأن آنان بکاهد هدفش باطل کردن قرآن و سنت است، چنین فردی به کسر شأن سزاوارتر و شایسته‌تر است که حکم زندیق و گمراه بودن به او داده شود».

علامه ابن حمدان در «نهایة المبتدئین» می‌گوید: «هر کس به یکی از اصحاب دشنام دهد و معتقد باشد که این دشنام دادن، حلال است، کافر است، و اگر آن را حلال نداند فاسق است»، و نظریه‌ی دیگر او این است که می‌گوید: «به طور مطلق کافر است، و هر کس آنان را فاسق یا کافر بداند یا طعنه به دینشان بزند، کافر است»^(۱).

(۱) شرح عقیده السفارینی (۲/۳۸۸-۳۸۹).